

بَسَمْت گویند (بفتح با و سین و نون خفی و فتح تایی فوقانی) • و رنگارنگ عبیر بر یکدیگر پاشند
و نغمه سرایند • این سرآغاز بهار هندوستانست • (گرچه در مردم اعتبار این بسیار است لیکن در
کهن نامها هفتم را بیشتر بزرگی داده اند •

و در ماه بهاگن دو - پانزدهم ^(۱) شکل بچه که آنرا هولی خوانند (بضم ها و سکون وار و کسر
لام و سکون یای تحتانی) • از سیزدهم تا هفدهم این جشن بانجام رسد • و آتش افروزند و گوناگون
کلا با آتش اندازند و عبیر رنگارنگ بر خود انشانند و گوناگون نشاط اندرزند • و قرم شود این
جشن را بزرگترین جشنها بر شمرند • و بیست و نهم • همین ماه روز و شب را مقبرگ دانند و شب را
سیورات نامند • و برخی در چهاردهم جشن بچه اعتبار کنند و باین ریش پوش ازین بیلک ماه
در چهاردهم جشن بچه بهاگن سیورات شود • و شب بیداری گذرانند و شگفت اثرها بر سرایند •
۱۰ و نیز دانایان هندوستان پنج روز را در هر ماه بزرگ پندارند و شان کامی بجا آرند - اشمین -
چوئس - پورناماسی - اماسن • سمنوانت (بفتح سین و نون خفی و فتح کاف و الف و نون
خفی و کسر تایی فوقانی) روزی که زین اعظم از برج به برج در آید •
در بزرگداشت گوناگون جشن شگرف داستانها گذارش رود و دلاویز افسانهها گویند •

• آگین هنگام فرو شدن •

۱۵ چون نزدیک هوا پسین نفس رسد از چارپائی بزمین آورند و موی سر بستزند مگر زنی
شوهر دار را در تن بشویند • و برهمدان برو افسونها خوانند و خیرات نمایند • پس زمین را بمرگین
گار اندرده برو سبز گاه بگسرتند و او را بران خوابانند سر بشمال و پا بجنوب و رو بآسمان • اگر دریا
یا کولاب نزدیک بود تا ناف در آب برنشانند • چون نزدیکتر شود در دهان او آب گنگ و طلا و نعل
و الماس و مروارید اندازند و گل خیرات کنند و برگ نازدورا که بس بزرگداشت نمایند بر سینه
۲۰ نهند و از گل ^(۲) خاص قشقه برکشند •

چون بیونک جان بگسلد پسر خورد و برادر و شاگرد و دوست سر و ریش بتراشند • و برخی
در دهم روز بجا آرند • مرد را دهوی بسته در چادر به بیچند زن شودار بدستور زندگی لباس
در پوشانند • و بکنار آب برزد و از چوب پلاس انباری بر سازند و او را دران برنشانند • و بر روغن
گلو افسون خوانند در دهن اندازند و در چشم و بینی و گوش و جزآن اندک اندک طلا بگذارند •
۲۵ بهتر آنکه پسر آتش در دهد و زنه خورد برادر و گرنه کلان • زنان هر قدر که باشند خود را آراسته
کشاده پیشانی بهم آغوشی او خاکستر گردند • خواسته داران بعود و هندیل آتش افروزند •
و زنان را نخست اندرزگویی کنند تا خود را بسوختن ندهند • و هندی زنان در سوگواری

(۱) [ه ض] بازدهم • [د ش] پانزدهم • [ک] شانزدهم ۱۱ (۲) [ش ض] خلاص ۱۱

- پنجگونه باشند - نخست ازین آگهی جان برون شود و هواخواهان او را بآتش سپارند * دوم پاس دوستی داشته شگفته دل بکوره آتشی درآید * سیوم از شرم نکوهش خویشتن را بآتش دردهد * چهارم رسم و عادت پنداشته تن بدان درزند * پنجم خویشان بے خواهش او بآتش دراندازند *
- اگر سنّیاسی رختِ هستی برینده و یا خوردساله که دندان برنیارده بختاک سپارند یا بآب سردهند * و آنکه ببید نگردد و غیر مفید بکارکرد یکم ازین چهار گروه و درز پیشه و شوهرکش و بدکاره و باده پیمای را بآتش نسوزند *
- و اگر مرده بدست نیاید تن از پوستِ آهو و نی و آرد و برگِ پلاس و سر از نارگل برسانند و افسونها خوانده آنرا بسوزانند *
- و آبستن را تا بار نهان از سوختن باز دارند * و اگر در سفر فرود شود زنان به راهی جامه یا آنچه نشان او دارد خود را بسوزانند * و طایفه زنان که خویشان بسوختن نگذارند یا خود رهنمونی کند که سوختن رنج ریائیست چنان بقلخ کاهی بزیند که جان دادن آسان نماید *
- و شمان روز سوختن کنار آب روند و موی سروا کرده و زنا را را زکون بسته همه قوم و هر که باشنای رفته باشد تن بشویند و در کف گنجد کنار دریا برنهند * در سبزه زای بایستند و آشنایان ماتم زدگان را نصیحت گوی نموده بخانه برند * خوردان پیش پیش و بزرگان پس پس روند * و چون بدر خانه رسند از برگ درخت نیلند اندک خورده بدرون شوند *
- چهارم روز برهن و پنجم کهنری و نهم بیس و دهم شودر آتش دهند بدن جایگاه رود و برخی کارکرد بجای آرد و خاکستر یا ریزه استخوان که مانده فراهم آرد و بآب گنگ سردهد * و اگر دور باشد در آوندی کوره بزمین صحرا فرو برند و بهنگام برآورند و در خریطه چرم آهو کرده بدن دیار رسانند و برخی کارها بجا آید *
- و در برهن همگی دردمان تا ده روز بستر از علف ساخته بر زمین خواب کنند و جز فرستاده ۲۰ مردم یا از بازار خریده نخورند * و تا ده روز هر که آتش داده باشد لخته شیر برنج پخته به نیت تفرمندی بدن نوبدهند * گویند چون عصری بدن خاک کرده نفس ناطقه بدنه دیگر لطیف برگیرد و آنرا پوست نامند (بکسر باد ماری و کسر مجهول را و سکون یابی تحنایی و فتح نامی فوقانی) * و عقیده آن دارند که تا این بدن با اوستا بهبشت فرود و در ده روز این بدن انظام یابد و سپس برخه کار کرد بجا آید و آن بدن نیز بازگردد و بدنه دیگر که سزاوار بهبشت باشد برگیرد ۲۵ و بسیار اعمال بتقدیم رسد و بدن بهشتی درآید * و در دیگر گروه باندازه مدت سوتک *
- و برخه اعمال برهن و دیگران در یازدهم و دوازدهم نیز بجای آرد *

اگر در خانه نمیرد و در میان ده روز خبر آید در باقی مانده از ده روز هر چه باشد ناپاک باشند • و اگر بیرون از ده روز آگهی رسد تا سه روز ناپاک باشند و پسر هر وقت که بشنود تا ده روز ناپاک باشد • و اگر پیش از زنگار دادن باشد و دندان بر آورند و هفت ماهه تا یکروز بغسل کردن پاک شوند • و زیاده ازین تا دو ساله را پس از شبانه روز پاک کردند • و از سترهایی تا ایام زنگار سه شبانه روز زمان ناپاکی باشد • و در دختر تا ده سالگی بغسل تنها پاک شود - و از آنجا تا ایام خواستگاری که پیش از کدخدائی نامزد میکنند یک روز - و اگر خواستگاری شده باشد سه روز قوم پدر و قوم شوهر ناپاک شوند •

• آئین مردن شایسته •

گزین ترین روشهای فرودیدن بدن بر شمرند - دست از خوردن و آشام باز گیرد تا به نیستی گوید • سرگین گار را سائیده لحتاف و بستر سازند و قدری آتش از جانب پا در دهند - آهسته آهسته از ناخن تا موی سر رسد و او دل بر پیشطاق بارگاه ایزدی بسته فرود شود • بگشاده پیشانی خود را در بر فزار اندازد و نقد حیات بسیار • و در اقصای بنگاله جائی که گنگ هزار شعب شده بدریای شور میریزد - دشمن نفس اماره بدر پا در شود و بشماره گناهان خویش به نیایشگری دادار بیهمال پردازد چند آنکه نهنگ رسیده در رهایند • در الهاباس جائی که گنگ و جون بهم آیند - بدشده سر خون را از تن جدا سازد • هر کدام را خواص گذارش نمایند •

• آمدگان هندوستان •

از آنجا که شهرستان نقل خراب و بیابان داستان سنگلاخ بود خرد حقیقت پزیر از آمیزه آن بر کفاره میداشت - ناکه بر نوشت آسمانی از خلوتکده خموشی بهنگامه گفناسرائی افناد و شادابی گفت اندیشیده از هرگونه سخن برگذارند • گذارش حال هندوستان بران داشت که چندی از آمدگان این فراخانی برنگارد و این شکرنامه را بیان کرد فیکوان نوید روایی دهد •

• آدم •

گویند از علوی عالم بلغزیده که رحمت براندر پید افتاد - همخواه او بجد و هزار تیل بسیستان و مار بسپاهان و طاروس بهندوستان • افسانه طرازان این داستان را بصیرایی برنگاشته و در هندی نامها که حال چندین تک سال بر سر این اثره ازان پدید نی

• هوشنگ •

نبیره کیومرث پسر سیامک - چانشین بزرگ نیاک شد و اورنگ فرمانروایی بداد و دهش

برآراست * نخستین نام داور^(۱) برو گفته اند * بهند آمد و گوهر نیکوئی برون داد * نامه جاردان خرد
از بزرگ آگهی او برگزید *

حافظ در استعانه گوید چون مأمون بر خراسان چیره دست آمد سران هر سو ارمغانی بدرگاه
فرستادند * مرزبان کابل فرزیده مرد^(۲) دویان نام را به پیغام گذاری فرستاد و در نیاایش نامه
چنان برنگاشت که شکر فحشه که گرامی تر از نشان اندهند روانه درگاه والا گردانیدم * خلیفه
ازین آگهی دستور خود فضل را به پژوهش برخواست * چنان پاسخ یافت همانا ستایش من
خواستند * گفتند با تو چیست و این پایه از کجاست * گفت خرد روشن و تدبیر درست و رهنمونی
راست - و چند داستان آگهی برخواند که همگان در شگفت ماندند * دران هنگام که خلیفه بسیج پیکار
محمد امین برادر خویش در سرداشت و که و مه اوزا ازان بازداشتی راز بدویان در میان نهاد و او
ببینان روشن رفتن عراق و آراستن نبرد دلفشین گردانید * گذارش او گره کشای بستگیها آمد * مأمون ۱۰
فوازش فرموده فراوان ز ربه بختش او نامزد ساخت * او عرضه داشت آئین خدیو ما نیست که
ایلیچی چیزه بسزاند لیکن چون کتاب جاردان خرد که زاده خرد دوربین هوشنگ است در
مداین نشان دهند چون آن دیار کشوده آید بدست آورده بمن کرامت فرماید * او پذیرفت * چون
مداین برگرفتند او فرامود که در فلان جانب شهر نزدیک بهمان درخت بزرگ سنگی است - آفر
بردارند و این قدر بکارند که خانه بدید آید - گوناگون صندوق و فراوان کالا دور و دست بدو نیا آید ۱۵
که زمان برگزین آن نویسنده - در فلان گنج خانه صندوقی است بچنین پیکر - آفر برداشته آورند که آن نامه
والا آنجاست * کار آگهی سیر چشم فرستاد و گفته بکم و کاست بدید آمد * و برخه ازان بکوشش
فضل بتازی زبان آمد * از آنجا که پیش دویان گرامی بود نگذاشت که ترجمه بانجام رسد *

* حاتم *

پورنوح * پس از فرونشستن شورش طوفان بهند رستان آمد * داستان گذاران غیر این دیار ۲۰
هندیان را از نژاد او دانند *

* جمشید *

این طهمورث دیونند * چون با بزرگی سرنوشت بی سپردشت ناکامی گشت او را گذاره
بزیابستان افتاد * شانزده سال در کابل بسربرد و کورنگ مرزبان آنجا بدامادی برگرفت و نهفته
میداشت * چون بر زبانها افتاد شیر او را بهند رستان پیروز کرد * (۸) (ف ا ض) فردوسی * در [ش کد] نیست ۲۵

(۱) [شرف ا ض] داری ۱۱ (۲) [ش] ذویان * [ک] دویان * [شرف ا ض] دویان ۱۱ (۳) [ک] همان
نامه ستایش الخ ۱۱ (۴) [ش] چند * [ش] چندان ۱۱ (۵) در [ش] نیست ۱۱ (۶) [ک] این قدر
جا بکارند خانه الخ ۱۱ (۷) [ش] از پس که ذویان گرامی الخ ۱۱ (۸) [ف ا ض] فردوسی * در [ش کد] نیست ۱۱

شب تیره چون روی زنگ سیاه • فشانده دم لود بر روی ماه •
 چنان تیره گشته که از لب خروش • ز بس تیرگی راه نبرد به گوش •
 و چندی با گین سپاهیکری بسرمی برد • و چون نزدیک شد که آشکارا گردد از راه بنگاله بسیج چین
 گرفت • دران راه بدست پزوهندگان ضحاک افتاد •

• ضحاک •

ابن مرداس ناری • چند بار بهند آمد چنانچه اسدی برگردد • نظم •
 همان سال ضحاک کشورستان • ز باهل بیامد بکابلستان •
 بهندستان خواست برتن سپاه • که رفتن بدان بوم هر چند گاه •

• گرشاسپ •

ابن اترط • آمدن بهندستان و شگرف آویزشهایی او گرشاسپ نامه برگذارد •

• اسفندیار روئین تن •

بسرگشتاسپ بن لهراسپ • فرمان پدر پذیرفته بروئی دین زردشت برآمد • بکوشش او
 جهانیان بدان کیش گزیدند • و پاس نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت •
 فردوسی چنان برسراید • نظم •

بشد گردش نیغ زن پور شاه • بگرد همه کشوران با سپاه •
 بروم و بهندستان در بگشت^(۳) • ز دریا و تاریکی اندر گذشت •

• نریمان بن گرشاسپ اترط - سام پور نریمان - زال پسر سام - فرامرز پور رستم -

• بهمن بن اسفندیار •

چون اخترشناسان گرشاسپ را از پادشاهی بهمن و مراند اختر خاندان وی و ویران
 ۲۰ ساختن زابلستان و کشتن فرزندان رستم و برآوردن گرشاسپ و فرزندان او از دخمه و سوختن
 نعشهای ایشان آگاهی بخشیده بودند او فرزندان خود را وصیت کرده بود که دخمه او و اولاد او را در
 قنوج هند بسازند • چون گرشاسپ عنصری پیوند گسیخت نعش او را نریمان بدانجا برد • چون
 نریمان رخت هستی بریست^(۴) نعش او را سام بدان معموره رسانید • و چون سام را پیمان زنگی برگشت
 زال او را بدان شهر برد • و چون رستم فوت شد فرامرز او را بقنوج آورد • و چون بهمن بر زال و فرامرز
 ۲۵ چیره دست آمد و فرامرز دران آویزه فرشت زابلستان را خراب کرد • و بقنوج آمد و یازش آن دخمه
 نمود • از بیمناکی نتوانست درآمد • گویند هر کدام ازان چهار بزرگ از پیش پینی بجهت او

(۴) [۵ ش] گهني || (۲) همچنين در نسخه ۱ || (۳) [۵ ش] گذشت || (۴) [۵ ه] ناره ||

تجفۀ سترگ درانجا گذاشته بود - از انجمله جام جهان‌نمای کیتسرو که در هنگام پدروود کردن این جهان برستم داده بود - و نود من الماس از گرشاسپ * و هرکدام ازیشان بوخه از نیکوکاریهایی خویش بر لوحه نگاشته چنان خواهش نموده بود که دخمه ایشان را کزنده فرسند * بهمن از دید آن پیش بیفتی و پیشکش بدرازنای غم در شد و دست از ان سگالش باز کشید *

همانا که فرامرز دو بار باین ملک آمد چه رستم در هنگامی که با هرزو آویزش داشت و با زوی او ارگوز آسیب یافت با کیتسرو میگفت که اگر امشب پوری من فرامرز از هند بوسد چاره هرزو تواند کرد - و ناگهانی رسیدن و کار ساختن او *

* اسکندر رومی *

چون از ایران و توران پرداخت و سر و هرات و سمرقند آباد گردانید از راه غزنین بهند آمد و نزد پنجاب با فرزند هندی که از قنوج باویزا او برآمده بود نبرد آرای شده بفریب کاری چیره دست ۱۰ کردید * از انجا رو بجزیره بواهمه برآورد * کارآگاهان آن سرزمین عرضه داشتند که اگر بیسیج شهریار بوگرفتن خواسته و کلاست ما همه تهنهستانیم *

بر ما شناسائی و دانش است * ز دانش دل ما پر از رامش است *

زمین فرش پوشیدنی آسمان * دو دیده بره ناکی آید زمان *

اگر دانش اندوزی و حق پژوهی است بجزوایی بدینسان نیاید * سکندر سپاه را گذاشته با چندس ۱۵ نزد اینان شتافت * انصاف را بارگاه دیگر زدند و انجمن را گوئی فراهم آمد و او را بسا گفتار و کردار این گروه پسند آمد * فرمود که هرچه خواهش کنند برائی یابد * پاسخ دادند جز جاوید زندگی در سرایای خاطر نیست * بوگزارد که این آرزو از آفریده بر نیاید * گفتند هرگاه بر خدیو عالم ناپایداری روزگار بیداست این همه تگادو در جان آزاری چراست * لخته سر بگریبان شرمساری فرد برده نیونگ سازی تقدیر برگفت *

۲۰

در بوخه نرسائی نامها دیده شد چون رایت اسکندر رومی بر ساحل دریای هند برافراخته آمد از جزیره بوهمان آگاهی یافت بیسیج کشایش در سر گرفت * کارآگاه فرستاده بوگزاردند ای گیتی شهریار دادگر پیوسته صیت ززم افروزی و کامروائی تو گوش افروز ماست لیکن چه خرسند کند مردی را که همگی دنیا بسند نیاید - شکوه صوبی و نیروی نفوذی نیند وخته ایم تا در خور پر خاش مرد آزما می خویش شماری - و همدیگر را در چیزهلی جهان انبار بنداشته به آنچه گرسنگی شکسته آید توانگری ۲۵ میکنیم - کهین پوشش خلعت گرانمای ماست - پردگیان ما برای دلفریبی گروگان آراستن نباشد

(۱) [کد افض] پر آرامش است || (۲) [ک] جز از آل نینده بر نیاید || (۳) [ض ف ا] ای گیتی پناه

شهریار الخ || (۴) [ش ف ا ض] کن ||

و جز مالد آورد را زهر خوبی و دلربایی نشانند • از کلبه بیش از دو چیز نخواهیم - در زندگی پناه
 و پس از مردن مزار • پادشاه برای پاس بزرگی داریم نمیداد پزوهی و عدلت گمتری - پاداش را
 بچه خریدند آید در موزه که نگهشده کرداری و جرم اندیشی نیست • جهان دلدرد بیدار مغز ازین دلوز
 گفتار گیرا شد و بران گروه بخشیده دست از ان سگالش بازکشید •

- ۵ و چنان برنوشت از سکندر دیدیم سرگروه برهمنان بارها نپوشیده شد که با کین زمانیدان زندگی
 نمی کنند • از تاریکی شگفت می انگیزد و بار هستی بر نمی تابد • ای دیدیم ازین پیام گذاری همگی اندرز
 و آگاهی تو و امیخوام - آنچه گذارش نمودید اگر از راستی فروغ دارد و از روی دانستگی بر فراز پیدائی
 بر می آید پس زود آگاه ساز که عیار این روش گرفته اگر روزگار سازگاری نماید از انصاف اندوزی و
 حق پزوهی من نیز بی مهر نو باشم • دیدیم چنین گذارش نمود که از ژرف نگاهی بود آنکه گذارد ما
 ۱۰ بر آستی باور نداشتی و ناگرویده از پیدگاه نظر انداختی - بسا خراب کردار هنگامه گفت بر آرایید - اکنون
 بدانستگی بگفت من بگرایی • برهن هیرود^(۲) - بشکاکش خواهش تن و ندهد - باندارا نیدار مندی
 خرسند شده در آزمندی بر خود نکشاید • خوردنی ما آن نیست که از چار آخشیج بدشواری بدست
 آید - زمین بشکافند^(۳) خود می دهد • بر سفره ما تندرستش دشمن جا ندارد • ازین رو بیماری و
 بزشک پزوهی نداریم - و جاوید بهی شادی امروز ماست • از یک دیگر منت دستگیری نپذیریم • ما
 ۱۵ برهمنان را در همگی چیزها برابریم - ناتوان بینی را چه گنجاست • در زمین که تخم سر بزرگی
 و خود آرائی نرود نهدستی همگنان سترگ دولت مندی است • داده داریم که کردار ما در خور
 باز پرس نیست • کیشهای گوناگون نپسندیم که آنرا از فروزی بد کرداری و فراوانی گناه بر می آرند •
 بجز طبع پرستاری دین نداریم - از هر چه طبیعت بزر دارد بدان روی دل فیآوریم • جفای دنیا پزوهی
 بر خود نه پسندیم که از پرور است^(۴) و نیرد روز ناگامی دنباله گزین • بیکاری را نپسندیده و نگهشده
 ۲۰ انگاریم • خود را از عسرت زناشویی بد ناتوانانی نرسانیم • همه چیز در دست ماست چون فروهشته
 ماست • گرمی از خورشید می ستانیم - تری از شبنم • تشنگی بدریا فرو می نشانیم • بجز زمین
 خوابگاه نگزینیم - آرزو غفودن ماز باغارت نبرد - و اندیشه را بر ما چیره نسازد • بر همسران خورش بپندار
 نمیفرمائیم - از هیچ کس آرزوی خدمت نداریم مگر از تن خویش که بدن را پرستار روان دانسته ایم •
 برای کاخ اندوزی سنگها را بانش نمی شکنیم که در گوهایی زمین باندازه گنجائی بر می بوم و
 ۲۵ از آسیب باد و شورش غبار بترسناکی نرودیم که در انجا رستگار تریم از فی بست خانه • بیش بها جامه
 در بر نکشیم - حیالگاه خود را ببرگ می پوشیم و اگر راست خواهی بآزیم • پردگیان ما رفیع زده آرایش

(۱) [ش ف ا] آگاهی ۱۱ (۲) همچین در [ک] • [ش ف ا] [ش ف ا] برهن می زند بسر زندگی
 بشکاکش انج ۱۱ (۳) [د] نشکافنده • [ک] بشکافنده • [ش ف ا] شکافنده ۱۱ (۴) [ک] آرز پرداز ۱۱

نشوند - خدا آفریده را که تواند پیراست - و پس از آراستن سودمندی نیست * با گناه از خواهش
تن بزن نگرانیم و بایداری مردمزاد در نظر * آرزو بر نیارائیم و به نیروی شایسته کاری غبارِ شورش
فرونشسته داریم * و در بند طالع باوری بوده در کردنی تن بواماندگی در ندهیم * و بر مردگان خود
چون پرسش خانها کاخ آرائی نگذیم * شما فرمان گذارید بر کسانی که در خواهش بر خود کشوده
دارند و بصوری توانگری می سازند * گزند طاعون نرسد که دامن آسمان بزشت کاری بر نیارائیم * همواره
به نیرونگی روزگار سازش رود - ازین رهگذر تموز و دی نیازارد - و از بایست این در هنگام آزاد زندگی نماییم *
به بی بازی و تماشا می فیل و اسب و رقاصی دل تیره نگردیم * و چون برنگ آمیزی دنیای خواهش
رود دید کردار فامهتان ازان باز دارد - و کار کرد شما که سزاوار خندیدن است یاد آورده زار میگردیم *
و آراستگ دنیا ما را بتماشا می دیگر خوش میدارد که درین رنگین کارخانه آسمان بدرخشان ستارها
گونگون جلوه کند - دریای آسمان رنگ که بخوبی هر چه تمامتر زمین را چون همشیره در آغوش دارد و
رقص آوری ماهیان که از موج دریا بار جست و خیز می زند دیده شاد کامی می اندوزیم - کشت^(۱)
صحرا و بوی رنگارنگ گلها و سایه درخت زار و آب چشمها بصد روش مازا خرم میدارد - و نغمه سرائی
جانوران خوش آهنگ از همگی سازهای بزم دولتوران ب نیاز دارد * اینست تماشاگاه ما که ازان
بهره گرفتن دشوار - و از پیش طاق خاطر سترده داشتن گناه * برای بازگانی بغراب و کشتی دریا
بروشکافیم * بتابش حسن دیگران دل ما سوخته نگردد * و چربزبانی و عبارت طرازی نیندوزیم *
تیره ندی سخنوران ثفا طراز درین دیار غار اعتبار بر رو ندارد که شیوه این گروه درن همت چون خودی را
بخدائی ستودن است و اعتقاد همه را بگناه آمدن روشنی خداداد را بکردارهای نکوهیده تیره
می سازند * هان شما ازین بخت تری مردم که طاعتتان گناه است و زندگانی وبال *
شهریار چنین پاسخ داد اگر واگفته شما نروغ از راستی با خود دارد چنان می انگارم که تنها
برهمنان خلعت مردمی در بر دارند - و همین گروه را جواهری تن پنداشته آید * یکبارگی طبیعت
را کام نازا داشتن یا خدا بودنست یا حسد بردن بدادار بیچون * وبالجمله این چیزها بدانش خویش
از دیوانگی می شمارم نه فرزنگی تمامه * دیدیم ما درین سنجی سرای رخت اقامت نینداخته
ایم - و ایرمانی رباط را بکشانگی بر نگرد و بدور بینی رهگذری بوده سبکبار گناه بزاد و بوم خویش شتاب^(۲)
داریم * و این گفتار نه خود را بخدائی وانمودن است - لیکن چون تیره اختران سعادت دشمن خوبیهای
خدای جان آفرین را سرمایه ستکاری نگردانیم - و هر آنکه از قلاوچی بخت بیدار نکوهیدگیها فروهشته
پی سهر نیکی است نه خداست لیکن بدست آریز دوستی آن یکتای بیهمال بر همگان سربلندی^(۳)

(۱) [ض ف ا] برنگ آمیزی و خود بینی خواهش الخ || (۲) [ک] کشت و صحرا || (۳) در [ک]

نیست * و در اکثر نسخها ب نقطه || (۴) [ک] دایره || (۵) [ک] نه سرهنگی است نه خدائی ||

دارد • شهریار^(۱) ما چنان برگذارن همانا خود را سعادت پیرا میخوانی که بگوشه از دنیا جایگاه^(۲) گزید که در آنجا آمدوشد بیرونیان و افزویح حال بومیان پیدا نیست - و از بنگاه پرستی و بوم دوستی آنرا ستوده میدانید • وارستگی و تهیدستی ناگزیر^(۳) به سزوار ستودن است بل ایزد توانا بدین روش باد افرا^(۴) نگویند که در آنجا شما سرانجام دهد • کار آنست که با سرمایه کامرانی به پرهیزگاری زندگانی سپرده آید - روزه جز فایدهائی و تهیدستی چهره نیکی برین فرزند • آن نمی بیند تا باز ماند و این ندارد تا بدست آرد • ما که بچندین دست آویز عیش گذاریم و عشرت گزینی دست از همه باز کشیده رشته دشوار زندگی دوتا داریم شایسته تر باشیم بگزیده پاداش^(۴) •

برخی گویند که چون بر غور چیرگی یافت چنان شغفت که در پایان هند فرمان روانی است کید نام - و بسا نیکویی دارد • سیصد سال است که بشایستگی میگذرانند • نامه بیم و امید بدو فرستاد •

۱۰ بر خواند و پاسخ داد که از اقبال شهریار آگاهی دارم و دولت دیدار را سرمایه بختوری میدارم لیکن از سال خوردگی کم نیروست • اگر بوزن پذیرفته آید چهار گرمی گوهر را که خلاصه زندگی من است بامغانی میفرستم - دختر هوشمند پارسا گوهر در نکورونی کم همنا - حکیم در ضمیر شناسی کم همنا - پزشر مسیحادم - شگرف ساغرے که بخوردن نمی نگرند • سکندر پذیرفته بلیناس را با کار آگاهی چند برای آوردن فرستاد • آن گرمی جواهر با چهل نیل که از آن سه سفید بود با بسیاری نفوسات دیگر ببارگاه آورد • نخست بآزمودن هندی حکیم پرداخت • قدحی روغن آمده نزد او فرستاد • دانا سوزنی چند در آن فرو برده باز گردانید • سوزنها بگداز داده گره ساخته باز نزد او بردند • آن کار آگاهی آنرا آئینه ساخته باز فرستاد • او بطشت آب آمده انداخته روانه کرد • دانشور آئینه را مشربیه ساخته بران طشت پر آب نهاد • اورنگ نشین او را پر خال کرده باز گردانید • از دید این بغم در شد - و بنکوهش خود در آویخت - و باز گردانید • شهریار بشگفت افتاد • روز دیگر انجمن دانش منشان بر آراست و بکشایش ۲۰ راز برنشست • سپس آن بیفش سوار را باز دادند و نوازشها رفت • خوش رو کشاده پیشانی بلند با توانا تن • بخاطر آورد که اگر با چندین پیکر دانش والا و تیزی دریافت و نیروی دل فراهم آید بگانه روزگار باشد • او سواد پیشانی بر خوانده سبابه را گرد رو گردانید و بصر بینی نهاد • چون پزشر رفت مرغه داشت بسکالهن شاهی فرا رسیدم و ازین نمودار چنان برگذارم چنانچه بینی بوزو یکدست من نیز در روزگار یگانگی دارم • سپس فرمان شد که بستگیهای دینه یکیک برکشاید • پاسخ داد خسرو ۲۵ آفاق فرمانی دانش خویش برگذار چنانچه کاسه لبریز است دل شاهی از گوناگون هنر مالا مال و گنجایش چیز دیگر ندارد - و من چنان گذاردم که چون سوزنها درو جا گرفت تواند بود دیگر دانشها در

(۱) لفظ ما در [ش ف ا د ض] نیست || (۲) [جانکاهی] (۳) لفظ نه در [ک ف ا ض] نیست ||

(۴) [ک] سنده ||

(۳) [ش] و بگزیده پاداش درخور گویند الخ ||

خاطر درآید • و از گره ساختن شهریار را سگالش آن بود که صافی ضمیر بسان روغنی آوند نبود که چاره دیگر درو جا گیرد بل مانند آهنین گونے است • و از آینه سازی بدان آگهی رفت هر چند فولاد سخت باشد چنان روشنی پذیرد که پیکرها درو نمودار گردد • و از آینه بطشمت فرو بردن کمی^(۱) همرو فرزونی دانش فرا گرفتیم • و بمشربه ساختن پاسخ دادم آنچه بآب فرو می شود بتدبیر بر فراز نشیند - دانش بسیار نیز بجست و جوی سخت توان بدست آورد و کوتاه زندگی را دراز توان نمود • و خاک آمودن چنان برگذارد که انجام کار فرودشدن و بخاک پیوستن است • این جواب نداشت برخوشیدم • اسکندر بر درو بینی و دانش پژوهی او آفرین^(۲) گرشد - و بر زبان آورد سوده که از هندوستان اندر ختم دیدار تو بود • بهمنشینی و دمسازی خود گرفت - و هنگام بیرون شدن از هندوستان دستوری یافت •

و آن سه گوهر دیگر نیز بآزمایش بردند - و درست عیار برآمد •
برخه داستان نور را پس از سرگذشت کید و اگویند و چنان سرایند که بے آویزه بدور دستبها گرفت - و قلمرو او بدیگر سپرده آمد •

• مانی پیکرنگار •

از چیره دستی خود را پیغمبر وانمود - و نامه بر ساخت که از آسمان فرود آمده • و آنکه عیسی از آمدن فاروقی آگهی داد ملام • شاپور بن اردشیر بابکان او را پذیرفت - و در کمتر زمانے ناسرگونی گفتار بروی^{۱۵} روز افتاد • خواست که او را رهگویی نیستی گرداند • بحیله کاری راه گریز فرابیش گرفت • چندگاه بکشیر بود - از آنجا بهند آمد - و هنگامه لختی گرمی پذیرفت - و بخدا و چین رفت • بدشتر بشرقی زمین بسر می برد تا آنکه درین نگاپور بکوه رسید - و غارے شگرف می یافت بروشے که کمر پی نبرد • یکساله آذوق بدانجا کشید • روزے با بازار خویش در میان آورد که مرا بر فراز آسمان طابداشته اند - همانا سالے آنجا خواهم بود - از ناپدید بودن من اندوه بخاطر راه مدهید - و از پرسش آیزدی^{۲۰} و نیکوکاری دست باز نکنید • چون یک سال سپری گردد نزد فلان کوه یک دونه آمده چشم بر راه دارید • پیش ازین پنهانی پیکرگویی آمودنه بود و طراز یکتائی گرفته • چون بدان کوه برآمد شگرف صورتها برنگاشت • به ارتنگ بانزد روزگار - و ارتنگ نیز گویند • و هنگامه که گذارده بود آن کتاب در دست بیرون آمد • نظارگیان بحیرت در شدند • چنان گذارن کار زمینیان فیصت که شگفتگی نمایند - از چرخ برین آردهام نگاشته آسمانیان • و آنرا بر پیغمبری خویش دلیل بر ساخت^{۲۵} و ساده لوحان کوتاهین را بفریفت • بران شد که بهرام گورین هرمز بن اردشیر را بفریبد • کارے نیارست ساخت - و گرامی زندگی را درین تباہ خواهش و باخت •

(۲) [*] آفرین گور

(۱) [ک] به کمی • [ف ا ن] از کمی ||

• بهرام گور •

او پسر یزدجرد بزرگوار است • از ساسانیان • از آنجا که مستی دنیا بوالعجب خیالها در سر فروریزد او را در گرمی کامیابی اندیشه جهان نوردی کالیوا کرد • مهرپرستی از دین بهمن اسفندیار جانشین خود ساخت و خود با کینه که کس نشناسد بهند آمد • و در آن نواحی گرز فیل بود - جهان از بستوب • هر چند از ناداران کاربردان بجان شکر می او همت می گماشتند بجز جان خویش نکاشتی • بهرام ازین آگهی بدانجا شد و به نیروی بازو آذرا بخاکدان نیستی برنشاند • فرمانروای هندوستان او را نواخت • در همان نزدیکی غنیمت چیره دست به پیکار او برخاست • چاره جز باج گذاری ندید - بهرام از آن باز داشته بآرزو او در شد و فیروزمند آمد • افسرخدیو او را بدامادی برگرفت • و چون از بزرگس نیاگان او آگاه شد بهراس در افتاد - با فراوان خواسته بدیاری خویش ۱۰ پدرو کرد • گویند دوازده هزار نغمه سرای هندی با خود برد • و از شگرف داستانها برگذارند •

• حکیم برزویه •

فوشیروان همواره در جست و جوی آگهی بسر برد و دل سخن پذیر و سخن دلیلی بر پژوهش نموده • بر همه دانش منش را بسر وقت او گذاره افتاد و خلوتکده رازگویی فروغ گرفت • پرسش رفت زبانزد روزگار است در کهسار هندوستان داروها روید که بدان مرده زندگی یابد • پاسخ داد گذارده ۱۵ طراز راستی دارد لیکن از کوه دانا میخواهند و از دایو دانش و از سرده نادان • و گوناگون دانائی این دیار و سود مندی آنرا برگرفت • و از آن کلینه دمنه را بشمرد و لخته نناگری او بر خواند و گفت فرماندهان هندوستان آن دستور العمل جهانبانی نهفته دارند و بهر کس نه نمایند • شهریار پایه شناس را خواهشگری آن ناشکیبا ساخت • بکار داران فرمود شناسان زرف بیدنش میخواهم که با نمودندی نیروی دل داشته باشد و با فنون دانش زبان شناسی با او • برزویه را بدین گزیده خواها آراسته یافتند ۲۰ و عیار آن برگرفته آمد • فراوان زربندو بپرد تا با کینی بازارگانی بدان دیار شتابد و پژوهش بخند کاران در انجام خواهش بکار برد و آنرا با دیگر حکمت نامها بیمارگاه آورد • او بهند آمد و دکان سودا بر آراست و خویشتن را نادان نموده خواستگار شناسائی شد • بدین روش بر از داران سرزبان هند پیوند یک جبهتی استوار گردانید و بدان دستمایه آن مجموعه هوشمندی را با دیگر نفایس بدرگاه والا برد • گیتی خداوند او را نوازش فرموده کامیاب خواهش ساخت •

• محمد قاسم •

عمزاد حجاج مشهور • در زمان عبد الماک سفد برگرفت چنانچه لخته از آن گذارده آمد •

• امیر ناصر الدین سبکتگین •

پدر سلطان محمود غزنوی • پس از بهرام گور هیچ یکه از ملوک بهندوستان نیامد • او در سال سیصد و شصت و هفت هجری لشکر بر هند کشید و آویزشها کرده بغزنین بازگشت •

• امیر سلطان محمود غزنوی •

دوازده بار بهند آمد - نخستین در سال سیصد و نود و پسین در چهارصد و هژدهم • تعصب پیشگان هند را دار الحرب وانموده آن ساده لوح را بریختن آب ناموس و خون بیگناهان و گرفتن مال نیکوان برنگیخته •

• سلطان مسعود •

پور او • در سال چهارصد و بیست و شش بهند آمد •

• سلطان ابراهیم ابن سلطان مسعود (۱) •

اگرچه بسا از هندوستان در حوزه تصرف اولاد سلطان محمود بود اما کسی بهند نیامد بدین تفصیل - مکحول بن سلطان محمود - مودون بن مسعود - مسعود بن مودون - سلطان علی بن مسعود بن محمود - سلطان عبد الرشید بن محمود - قحزاق بن مسعود • و چون زمانه انسر فرمان دهی بر تارک ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود نهاد با سلجوقیان آشتی نمود و آهنگ هند پیش گرفت و چند بار آمد •

• سلطان مسعود بن ابراهیم •

او نیز چند بار بهندوستان آمد و نخته کام دل برگرفت •

• بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم •

حدیقه حکیم سذائی و کلبله دمنه نصر الله معترفی بنام ارست • بدین عرصه و نکشا

گذاره نمود •

• خسرو شاه بن بهرام شاه •

چون پدر گرامی را روزگار سر آمد او سر بر آرای شد • درین هنگام علاء الدین حسین غوری که بجهان سوز مشهور است غزنین خراب کرده بهندوستان آمد • سلطان غیاث الدین سام و سلطان شهاب الدین برادرزادهای علاء الدین حسین که غزنین و آن حدردن بایشان داده بود به نیرنگ ساری خسرو شاه را از ملک هندوستان بدست آورده بزندان برنشانند و در آنجا روزگار او سپری شد و دولت ۲۵ محمودیان بانجام رسید • و برخی چنان نگاشته اند که خسرو شاه در دار السلطنت لاهور بر اورنگ

(۱) [ک ف ا ض] مسعود ۱۱

فرماندهی آمد • چون درگذشت پسرش خسرو ملک جانشین شد و غوریان خسرو ملک را بدست آورده زندانی گردانیدند چندانکه زندگی بسر آمد •

• سلطان معز الدین محمد سام •

سلطان شهاب الدین سام نیز خوانند • علاء الدین حسین غوری بعد از گرفتن غزنین غیاث الدین و شهاب الدین را در بند کرد • و چون انقاس زندگی بشمر و پور او سیف الدین مسند آری شد آن هر دو را رهائی داده با خود میداشت • چون او در آریز عراق قالسب تهی کرد غیاث الدین بسلطنت گذاری برفشمت • و شهاب الدین در آن هنگام چند بار بهند آمد و کشتن پتهورا و کشتن هندوستان در آن زمان شد • و قطب الدین غلام خود را در دهلی بحکومت گذاشت • و چون پیمانۀ زندگی غیاث الدین ببرزگشت شهاب الدین مسند فرمان روائی برآراست و غلامان ترک را پایه افزود • از آن میان ۱۰ بنج الدین یلدوز حکومت مکران و سوزان^(۱) که از توابع هند است ازانی داشت •

• سلطان قطب الدین ایبک •

از بندگان سلطان معز الدین است • بمردانگی و دان مردی نامور بود • سلطان مرزبان دهلی را بدو بازگذاشت • در ولایت هند دست بردهای نمایان کرد و شگرف کارها ازو پدید آمد •

• ملک ناصر الدین قباچه •

او نیز از غلامان معز الدین است • چون خداوند او درگذشت خود بر آچه و ملتان و دپارسند چیره آمد •

• سلطان شمس الدین ایلتمش^(۲) •

برخی او را از بندگان شهاب الدین برشمردند و چندی از قطب الدین ایبک • پس از فرو شدن قطب الدین ایبک چون پور او آرام شاه بهروز نبود مرزبانی بدو بازگردید •

• سلطان غیاث الدین بلبن •

از غلامان شمس الدین است • از توران بهندوستان آوردند • نخستی خطاب الغ خانی داشت - سپس بهرمان دهی رسید •

• سلطان محمد بن سلطان ملک شاه سلجوقی •

بگذارش برخی در پایان زندگی از آریز برادران را برداخت - بهندوستان آمد و بسیاری را جان بشکرد • سنگین بنه^(۳) ده هزار من بود - بدست سلطان افتاد و هندیان پیغام گذاردند که آنرا باز دهند - ۲۵ همترازی آن مرورید داده آید • پذیرائی نیافت •

(۱) در [ک] نیست • [ف ا ض] سوزان • [د] سوزان // (۲) همچنین در [ش د] •
[ک ف ا ض] ایلتمش // (۳) همچنین در [ه] • [ک] بنه هزار من • [ش] بنه ده هزار •
[ه] بنه که ده هزار • [ض ا ف] بنه که ده هزار //

• سلطان جلال الدین منکبرنی

چون سلطان محمد خوارزم شاه از سپاه قآن بزرگ چنگیز خان بجزیره آبسکون گریخت جلال الدین پور او همراه بود • و چون سلطان فرود شد بخراسان آمد • و از آنجا بغزنه شناخت و گزین پیکارها با لشکر قآن نمود و فیروزمند آمد • و قآن بزرگ خود بچاره گری برخاست • او تاب نیاورد بهندوستان شد • آن بزرگشکوه تا غنار آبهای سغد از پی راند و باز آویزشها روی داد • چون کار از فیروز برگذشت سواره چتر برگرفته بروید بهار سغد زد و آن دریای طوفان جوش را گذاره شد و در برابر غنیم فرود آمد و زمین برداشت و برشش خویش در آفتاب افکند و چتر بر زمین زده در سایه آن بنشست • قآن از دید آن بشگفت در شد و آفرینها کرد • شبانروز در آنجا بسربرد • پنجاه کس از لشکریان بدو پیوستند • آنکه چون دستها بریده برگروه از اهل هند شبیخون برد و فراوان غنیمت برگرفت و در کمتر زمانه ده هزار سوار فراهم آمد • سلطان شمس الدین ایلتمش فرمان فرمای هندوستان بدراز اندیشه در شد • و بکارزار دل نیارست نهاد • او نزدیک دو سال دو هند پیکار می کرد و بر بسیاری آبادجا چیره دست آمد • سپس بکشایش عراق از راه کچ و مکران باز گردید •

و برخی چنان گذارند چون هزار کس با سلطان بهم رسید بدلهی رونهاد و کار آگه نزد سلطان شمس الدین ایلتمش فرستاده خواهش جا نمود • او از در پی پی پذیرا نشد • فرستاده را بآئین پخته کاران مسموم گردانیده و تصرفات فرستاده بایران رهگرا ساخت •

• ترمینی نوگین •

از بزرگ امیران چنگیز خان است • پس از سرگذشت سلطان جلال الدین بهندوستان آمد و ملتان برگرفت • ناصر الدین قباچه حاکم آن مرز در خزانه بکشا و دل سپاه بدست آورد • به فیروزی همت و مردانگی چاره گرشد •

• ملک خان خلج •

از سپاه خوارزم است • بسغد آمد • ناصر الدین قباچه بآریز او رفت و نارودگه را بغروغ راه مردی روشن ساخت • خلجی را نقد زندگی بغمای شد •

• طاهر •

از امرای چنگیز خان است • در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه پور سلطان شمس الدین اندیشه هندوستان او را کالیوه ساخت • ملک قراقش از جانب سلطان حکومت لاهور داشت • ۴۵ از کم همتی و بی اتفاتی شلی بدلهی روانه شد و شهر به بقما رفت •

• منگوبه •

از امرای هلاکو خان است • در زمان سلطان علاء الدین محمود شاه به آنچه آمد • سلطان به پیکار او رهگرای شد • چون بنکار آب بیابا رسید او اختراسان باز گردید • پیش از آمدن منگوبه بیست سال اخته سپاه چنگیز خان به بنگاله در آمد و بطغان خان که از جانب سلطان علاء الدین محمود شاه حاکم بود کارزار زنت و باشتی گرانید • و در زمان سلطان ناصر الدین محمود شاه سپاه مغل به پنجاب در آمد و باز گشت •

• ساری نوکین •

با گران لشکر بسند آمد • سلطان ناصر الدین الغ خان را بدان سر نامزد گردانید و خود نیز از بی روان شد و مخالف باز گردید •

• تیمور نوکین •

در عهد هلاکو خان با فرزان سپاه رو بهند آورد و با قدرخان پور سلطان غیاث الدین بلبن در میان لاهور و دیبالپور سخت آویزش رفت و آن نوواره سعادت شربت و اوسین فوشید • مودانه خرد بزره دانش درست بود و در بار تحف و هدایا بمصلح الدین شیخ سعدی بشیراز فرستاده خواهش آمدن نمود • اگرچه آمدن او صورت نه بست لیکن سفینه بدست خود نگاشته فرستاد • و درین ۱۵ ساله میر خسرو در بخت افتاد چنانچه اخته ازین سرگذشت در قصیده بر سر آید • سپس تا هفت سال لشکر بیگانه نیامد •

• عهد الله خان •

نواسه هلاکو خان • از راه کلبل بسیج هندوستان کرد • سلطان جلال الدین به چاره گری برخاست و در سرزمین بگرام سترگ آویزه روی داد و او باشتی باز گردید • و الغو نواسه چنگیز خان و بسیاری از سران بخدمتگری سلطان دل نهاده سلطان او را بدامادی برگرفت • در سر آغاز تخت نشینی سلطان علاء الدین اخته تورانی سپاه از دریای سند برگزشت • سلطان الغ خان و ظفر خان را با بسیاری باویزه فرستاد و شکست بر مغل افتاد و اخته دستگیر گشتند و بسیاری را خون بخاک آمیخت •

• ملدی •

از الوس مغل • در همان نزدیکی بسند آمد و سیوستان برگرفت • سلطان ظفر خان را نامزد کرد و در اندک فرصتی چیره دست آمد و آنرا دستگیر ساخته ببارگاه فرستاد •

• قتلغ خواجه •

در همان سال با فراوان سپاه از آجا سند برگزشت و کوچ در کوچ بدلهی رسید • و چون سگالش دیگر داشت دست بتاراج نمی کشود • سلطان علاء الدین به پیکار برآمد و غنیم را بر شکست و تا هزده کرده از بیی میراند • آسرا از تنگ چشمی همراهی نکردند • غنیم برگشته گرو گرفت - هر چند استوار پیمان در میان آمد پذیرفته بکارزار فرو شد •

• طرفی نوبان •

دران هنگام که سلطان علاء الدین چنوز را گرو گرفته بود قابو دانسته با لشکر گران بهند آمد • سلطان پس از کشایش آن در بآریزه او تیزدستی نمود و طرفی به پنج گروهی دهلی گذرهای دریای جون را برگرفت • سلطان از شهر بیرون شده دران نزدیکی حصاره بر ساخت و پس از پیکار طرفی تا کام باز گردید •

• علی بیگ ترنک •

از فرزندان چنگیز خان • با سی هزار سوار از دامنه کوه به امر و در آمدند • سلطان علاء الدین سپاه برگماشت • پس از سخت آریزشها هر دو بدست افتادند و دیگران مالش همرا یافتند •

• کپک مغل •

سال دیگر با لشکر گران رسید و در کارزار دستگیر شد • و دیگر سال سی هزار مغل از راه کوه سواک در آمد • سلطان گزین لشکره نامزد فرمود • گذرها برگرفته بکار آگهی بر بستند • در بازگشت بسیاره قالبتهی کرد و برخه گرفتار شد •

• اقبالیند •

در زمان علائی با سپاه مغل آمد و در آریزه گاه جان سپرد • بعد از آن بیارش این دیار پرخاستند •

• خواجه رشید •

جامع رشیدی را سلطان محمد خدابنده نزد سلطان قطب الدین پور سلطان علاء الدین به پیغام گذاری فرستاد و پیوند دوستی استوار گردانید •

• صاحبقرانی •

چون فرمانروایی دهلی بسطان محمود نبیره سلطان فیروز رسید و دستوری بمو خان ۲۵ سرشته قدرانی و کارشناسی از دست رفت و جهانداري از رونق افتاد • درین هنگام ریات والا

رسید چنانچه لخته گذارده آمد • با آنکه چنین ملکه آباد بدست آمده بود گزین غذیمت نداشت -
از وطن دوستی باز گردیدند •

• فردوس مکانی •

این داستان در نخستین دفتر بسیرای نگاشته آمد •

• جهانبازی •

چون تاج گهر شاهنشاهی نزدیک رسید پس از ناکامی چند بهزد آمد چنانچه لخته
نگارش پذیرفت •

و هزاران ایزدی سپاس که بدانگری و پایه شناسی گنجان خدیو هندوستان حکامه فیکوان
هفت کشور است و هر کدام بگونگون روش کام دل بر میگردد •

۱۰ این دراز داستان انجام پذیرد • بمع از وارستان و پای بندان را بدین دیار گزاره افتاد
چنانچه حسین منصور - ابو معشر بلخی - خواجه معین الدین سجزی - خواجه قطب الدین اوشی -
شیخ عراقی - شیخ سعدی - میر حسن سیفی - میر سید علی همدانی - و جز آن •

• اولیای هند •

از آنجا که در روز گریه الهی بندگان است و دوستی این گروه در سرشت بگذارش برخی از پنهان
۱۵ که زاد بود یا خوابگاه درین آبادیوم دارند این نامه بانجام میرساند • چو که سرمایه پذیرای دها گردد
و دست آویز جاوید سعادت فراهم آید • از گلشن سرای حقیقت بوته بریشنود و دست مزه فراران
رنج برگرد •

اولیا جمع ولی است - آنرا از ولی بمعنی نزدیکی برگرفته اند • همانا معذوبی قرب
میشوهند • و گریه ولایت بکسر او در تلویح برگذارند و بفتح در تمکین • و جمع نخستین را
۲۰ پایه عاشقی اندیشند و بسین را حال معشوقی - خداوند آرزین ولی باشد - خدیو دومین والی •
و نزد برخی بفتح از قرب الیها برگردد و بکسر از اولیا • در کهن نامه فرزان معنی برگاشته اند و
گزیده آنکه شناسای دادار بیهمل باشد • و بزرگاهمت چیز او نگراید • مرا حیرت فرو گرفته که
خاکدزه امکان را با آفتاب ^(۴) و جوب چه نسبت - و نهایت پذیر را با غیر منتهی چه پیوند - و ولی
نزد من آنست که چهار خوی گرمی اندرزد و از هشت نگویند بهرهزد - همواره از کار آگهی با نفس
۲۵ هزارفته آریزش فیروزی کند و دم از دستان سرائی او نغنون • و این پایه والا بایزدهی تائید و
رهنمونی بخت بدست افتد لیکن گاه بدم گیری میانجی شود و گاه بے ار • بسین را اویسی
خوانند - از آن حال اویس قرنی و برخی برگردد •

- و نخستین را صاحب کشف المعجب در دوازده سلسله برگذارد (و از آن دورا ناسره پندارد) -
- (۱) محاسبیان (۲) قصاران (۳) طبفوریان (۴) جنیدیان
 (۵) نوریان (۶) سهلیان (۷) حکیمیان (۸) خزازیان
 (۹) خفیفیان (۱۰) سیدریان (۱۱) حلولیان (۱۲) حلاجیان
- نخستین گروه را سرچشمه فیض ابی عبد الله حارث بن اسد محاسبی • بصریست • علم ظاهر
 و باطن اندوخته بود و نشیب و فراز راه نیکو میدانست • اوستاد وقت بود و خداوند تصانیف • سال
 دریست و چهل رسه هجری در بغداد رخت هستی بریست • و از آن رو که همواره اماره روزگار خویش
 درست میگرفت بدین نام برخوردارند •
- دومین به حمدون پسر احمد بن عمار قصار گویند • کنیت ابو صالح • پیش نوری دانش
 آموخت و از سلم بن حسین بارسی و ابو تراب نخشبی و علی نصرآبادی فیضها اندوخت •
 و با ابو حفص حداد می بود • پایه کمال یافت • جهاندان زبان پیغاره بر کشته میداشتند •
 سال دریست و هفتاد و یک در نیشابور و پسین سفر نمود • ✓
- سومین به طیفور بن عیسی بسطامی نیایشگری نمایند • کنیت بایزید • بزرگ نیای او
 سرشان نام مجوس بود • از بزرگان بسطام در عقوان شناسایی فنون علم اندوخت و بهایه اجتهاد
 برآمد • سپس از رسمی دانش برگزشت و بوالا مرتبه آگهی رسید • با احمد خضریه و ابو حفص
 و یحیی معان همسر بود و شقیق بلخی را دریافته • سال دریست و شصت و یک و بگذارند
 دریست و سی و چهار بعالم علوی شذات •
- چهارمین پیرو جنید بغدادی • کنیت ابو القاسم و لقب قواریری و زجاج و خزاز است •
 پدر او آبگینه فرخته و خود خزبانان • نیای او از نهاوند زاک و بالش او در بغداد • از سری
 سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب لخته حقیقت اندوخت و خزاز و روم و نوری و شبلی
 و بسیاری برگزیدگان ق بوی نسبت درست کفند • شیخ ابو جعفر حداد گوید اگر عقل مرد
 بود بصورت جنید آمده • سال دریست و نود و هفت یا هشت یا نه رخت همگی بریست •
 پنجمین از ابشخور نوری سیراب دل • نام او احمد بن محمد و گویند محمد بن محمد •
 مشهور به ابن بغوی^(۳) • پدر او خراسانیست و مولد و منشأ او بغداد • از بزرگان والا شناخت و کردار
 است • با سری سقطی و محمد قصاب و احمد ابی الخواری صحبت داشته و ذوالنون مصری را
 دیده بود • از همسران جنید پندارند اوکی لخته تیزتر • در سال دریست و نود و پنج یا دریست
 و هشتاد و شش ازین سنجی سرا درگذشت •

(۳) [ش] لغوی ۱۱

(۲) [ک] او را ۱۱

ششمین بصل بن عبد الله نستری باز کردند • شاگرد ذر القون مصریست و از اولاد پایگان این
شکوف راه است و از اقران جنید • هشتاد سال عمر یافت و در محرم دویست و هشتاد و سه
زندگی بحر آمد •

هفتمین بمحمد بن علی حکیم ترمذی باز گشت نماید • کذبت ابو عبد الله • با ابو تراب
نخسبی و احمد خضرویه و ابن جلا صحبت داشت و در علم ظاهر و باطن چیره دست بود • فراوان
تصنیف و خارق عادت از او برگذاردند •

هشتمین رو بابو سعید خراز دارند • نام او احمد بن عیسیٰ • بغدادیست • بدوستی صوفیان
بمصرفت و در مکه مجاور شد و موزه دوزی میکرد • و شاگرد محمد بن منصور طوسی است • و با
ذو القون مصری و سری سقطی و ابو عبید بصری و بشر حافی صحبت داشت و سعادتها
۱۰ اندرخت • چهارم تصنیف بر نوشت • و فاشناسان او را کافر پنداشتند • در سال دویست
و هشتاد و شش از عالم بشد • خواجه عبد الله انصاری گوید که هیچ کس از مشایخ به ازوی نشناسم
در علم توحید •

نهمین در یوزه از ابو عبد الله محمد بن خفیف کندی • پدر او شیرازی است • شاگرد شیخ ابو
طالب • خداوند علم صورت و معنی بود • خوزج بغدادی و رویم را دیده و با کتانی و یوسف بن
۱۵ حسین رازی و ابو حسین مالکی و ابو حسین مزین و ابو حنین در آج و بسیاری بزرگان را در داند
بود • و فراوان تصنیف دارن • و در سال سیصد و سی و یک خواب واپسین نمود •

دهمین بابو العباس سیاری باز کردند • نام قاسم • دختر زاده احمد بن سیدار • مروریست •
شاگرد ابو بکر واسطی • علوم ظاهر و باطن اندرخت و اولاد پایگی در کردار بدست آورد • در سال
سیصد و چهل و دو ساغر زندگی او لبریز گشت •

یازدهمین سرگریه اینان حلما^(۴) دمشقی است •

دوازدهمین سرچشمه این طایفه فارس است • از اصحاب حسین بن منصور حلاج بغدادی •

و او غیر حسین منصور مشهور •

و برین دو زبان طنز برکشایند •

// در هندوستان چهارده سلسله برگذارند و آن را چهارده خانواده نامند و از آن دوازده جز طیفوریان

۲۵ و جنیدیان مذکورند •

(۱) حبیبیان (۲) طیفوریان (۳) کرخیان (۴) سقطیان

(۱) یعنی ابو بکر کتانی ۱۱ (۲) [۵] حلما • [کض] ابو حلما • [ف ۱] ابو حلیمان • [ش] ابو حکما ۱۱

(۵) جنیدیان	(۶) کازرونیان	(۷) طوسیان	(۸) فردوسیان
(۹) سهروردیان	(۱۰) زیدیان	(۱۱) عیاضیان	(۱۲) ادهمیان
	(۱۳) هیدریان	(۱۴) چشتیان	

گردد حضرت امیرالمومنین علی را چهار خلیفه بود - حسن - حسین - کبیل - کسین
 بصری * سرچشمه سلسل حسن بصری را دانند * و او دو خلیفه داشت - حبیب عجمی (نه)
 نخست از جوش معرفت زدند (دیگر عبد الواحد بن زید (پنجم پسین از سیدابدل شدند) *
 مادر حسن بصری از کنیزان ام سلمه است * نام او عمر خطاب بر نهاد * یتیم مانده بود * در
 سرآغاز آهلی گوهر افروخته * از روشن ستارگی راه نچرد گزید و خوبشتر را در ریاضت گری بکداخت
 و فریبی معذوب اندوخت * هر هفته وعظ برگزیده و مجلس آراسته * چون رابعه حاضر نشده
 بدان نپرداخته * گفتند از نیامدن پیرزنی چرا دست ازان بازگشی * گفت غنائی که بفیلان آمانه *
 باشد بکار موران نیاید *

اول حبیب عجمی نسبت درست کند * او از مالداران بود * روزگار بریا گذرانده *
 از سهروردی نختی چشم بینش کشوده شد * از حسن بصری راه یافت * و فراوان مردم از سعادت
 اندوختند * روزی حسن بصری از چاوشان حجاج بگریخت و بصومعه حبیب هر رسید * سرهنگان
 از پرسیدند حسن کیاست * گفت درون صومعه * چون پژوهش رفت او را نیافتند * حبیب را
 سرزنش کردند و گفتند هرچه حجاج بشما میکند درخورست * گفت من جز راست نگفتم
 ام - اگر شما ندیدید جرم من چیست * باز در شده زرف نگهی بکار بردند * خشمناک باز گشتند
 و طغزگویان رفتند * حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب عجمی حق ارستاد نگاهداشتی * گفت
 ای ارستاد از راست گویی رهائی یافتمی - اگر دروغ گفته هر دو هلاک شدیم * شیب او را در خانه
 تاریک سوزن از دست افتاد * از غیب روشنی بدرخشید * دست بچشم نهاد و گفت نه نه *
 من سوزن جز بچراغ ندانم جست *

سیوم فیض از معروف کرخی برگردد * گویند پدر او ترسا بود * پیش امام رضا کیش برگردانید
 و بدریانی سربلندی یافت * و بصحبت دازد طائی رسید و ریاضت گری بجا آورد و به نیروی
 درست نیفتی و راست کرداری پیشوا گشت * سری سقطی و بسیاری از فیض برگرفتند * سال
 دومست هجری معلوی عالم شقانت * و درین هنگام کبر و ترسا و یهود برو گرد آمدند و هر یکی خواست
 بآئین خود بدو پردازد - صورت نبصت * همانا در فرهنگ صلح کل جا داشت *

چهارم سرب سقطي را در کي روزد • کنيت ابو الحسن • از بزرگ کارآگاهان گزين کردار است •
 جنيد و بسيار رسيدگان را اوستاد • از اقربان حارث محاسبی و بشر حامي • و شاگرد معروف کرخي •
 ستايش او از نيزوی من ناشناسا بيرون • سال دريست و پنجاه و سه از خاکدان دنيا دامن برچيد •
 ششم بابو اسحق بن شهریار کردند • پدرش از آئين زردشتي بيرون شد و طرز اسلام پيش گرفت •
 ۵ از شيخ ابو علي فيروزآبادي فيض اندوخت و بسيار بزرگان را دريافت و دانش ظاهر و باطن بدست آورد • سال چهارصد و بيست و شش از آشوبگاه دنيا رهائي يافت •

هفتم را سرآغاز علامه الدين طوسي است • او بشيخ نجم الدين کبري عقد برادري داشت •
 هشتم بشيخ نجم الدين کبري نيايش نمايند • کنيت ابو الجذاب و نام احمد خيوتي
 و لقب کبري • از شيخ اسمعيل قصري و عمار ياسر و روزبهان فيضا برگرفت و در شناسائي صورت
 ۱۰ و معني پايه والا يافت • شيخ مجد الدين بغدادی - شيخ سعد الدين حمويه - شيخ رهي الدين
 علي لالا - بابا کمال جندی - شيخ سيف الدين باخوزي - و بسيار اوليا از دم کبري او جاري
 سعادت اندوختند • سال شصت و هزده بشمشير درگذشت •

نهم از شيخ ضياء الدين ابو النجيب عبد القاهر سهروردي بهره ور • در علم ظاهر و باطن
 والاپايگي داشت • بدوازده واسطه بابو بکر صديق رسد و در طريقت بشيخ احمد غزالي نسبت درست
 ۱۵ کند • فراوان تصنيف از يادگار - آداب المريدين ازوست • سال پانصد و شصت و سه هجري
 بعلوي مرا شنادت •

دهم بشيخ عبد الواحد بن زيد اتقدا کنند •

يازدهم بفضيل بن عياض گرايند • کنيت ابو علي • کوفي است • و نزد برخ بخاري و
 جزان • ميان مرو و باورد بآئين درويشان بسر برد و راه زده • از نيست سرشتي بيدار شد و بگزين
 ۲۰ کارکرد سعادت اندوخت • سال صد و هشتاد و هفت رو از جهان درکشيد •

دوازدهم ابراهيم ادهم بلخي را پيشرو دانند • کنيت ابو اسحق • فياکان اوسوي داشتند •
 در جواني ستاره بختمندی درخشيد • دست از همه باز داشت • با سفيان ثوري و فضيل عياض
 و ابو يوسف غسولي صحبت داشت و با علي بنگر و حذيفة مرعشي و سلم خواص يار بود • سال
 صد و هشت و يک يا در بشام درگذشت •

سيزدهم بشيخ هبيرة بصري رسند •

چهاردهم بابو اسحق شامي پيوندند • او مريد شيخ علو دينورديست • چون شيخ بقصبة

چشت رسید خواجه ابو احمد ابدال که مقدم مشایخ چشت است از وی تربیت یافت * و پس
پسر او محمد چراغ ولایت برافروخت * و بعد از خواجه سمعانی خواجه زاده او کار آگهی پیش گرفت *
پس از آن پور او خواجه مورد چشتی را پایگی یافت * و پسر او خواجه احمد نیز بس بزرگ شد *
همانا * و دو شماره را گزین دست آورده پیدا نیست * هرگز ندانم که در کاشی نفس دو فنون
و پوسش ایند بیهمال تحتی تازگی پدید آورد * معنوی فرزندان یکی پس از دیگری چراغ آگهی
افروخت او را سلسله جداگانه برگرفتند - در آن جز آن دوازده و چهارده فراوان سلسله زبانزد روزگار چون -

* قادری *

بشیخ محی الدین عبد القادر جیلانی پیروی نمایند * سید حسینی است و جیل ده است
نزدیک بغداد و برخی گیلانی پذیرند * در رسمی و حقیقی علوم یگانگ زمان بود * از ابو سعید مبارک
خرقه پوشید و بچهار واسطه بشبلی میرسد * بزرگی حال و شگونی کرامات او جهان را فرو گرفته *
در چهارصد و هفتاد و یک بدنیا آمد - در پانصد و شصت و یک پدید کرد *

* یسوی *

نیازمندان خواجه احمد یسوی * در خرده سالی از باب ارسلان که از کار آگهان ترک است
نظر یافت * و چون در گذشت از خواجه یوسف همدانی کمال اندوخت * ترکان او را انا یسوی
خوانند - انا در ترکی پدر است و اولیا را بدان نامند * بفرموده خواجه بقرکستان باز گردید و
برهمنوی مردم نقد زندگی بسپرد * فراوان کرامات از او برگویند * چهار خلیفه برهمنوی نامور
شدند - منصور انا - سعید انا - سلیمان انا - حکیم انا * و یسوی معموره ایست از ترکستان - مولد و
مذشاً شیخ در انجاست *

* نقشبندی *

از خواجه بهاء الدین نقشبند جاوید دولت یافتند * نام او محمد بن محمد بخاری * از
خواجه محمد بابا سماعی نظر برگرفت و تعلیم آداب طریقت بظاهر از امیر کلال خلیفه او * خواجه
سماعی خواجه علی رامیتنی را که بعزیزان زبانزد روزگار بارها نزد قصر هندوان میفرمودند که ازین خالک
هوی مردم می آید زود قصر بارغان شود تا روزی از خانه امیر کلال بدان قصر گذشتند و فرمودند
که آن نکست افزونی گرفت - همانا آن مرد بزد * چون پژوهش رفت از ولایت خواجه سه روز
گذشته بود * پدر بزرگوار نزد بابا برد * فرمودند که ما این را بفرزندی برگرفته ایم - و در بیازان کرده *
گفتند همانست که ما بومی او شقوده بودیم که پیشوای جهان گردد * امیر کلال را فرمودند از فرزند

من بهاء الدین پرورش و مهربانی در بیخ نداری • فرمایش کار بسته آمد • و چون نطفه کار بلند می گزای
 شد فرمودند همت شما بلند پرواز است - بدر پیروزه گری دیگر دنیا دستور هست • ازین رو بخدمت
 قثم شیخ رفتند و فیض انقبوختند و از خلیل انا نیز بهره برگرفتند • و از پادری روحانیت خواجه
 عبد الخالق عجدوانی بکار رسیدند • و فیض پذیرایی در معنی از خضر بود • و ارادت و صحبت از
 • خواجه یوسف همدانی • خواجه یوسف چهار خلیفه داشت - خواجه عبد الله برقی - خواجه
 حسن اندکی - خواجه احمد بسوی - خواجه عبد الخالق عجدوانی • و خواجه یوسف از
 شیخ ابو علی فارمدی فیض برگرفت و او از شیخ ابو القاسم گرگانی • و او از دو کس بهره مند
 یافت - جنید و شیخ ابو الحسن خرقانی و ایشان از بایزید بسطامی • او از امام جعفر صادق •
 و او از دو جا فیض پذیرفت - یکی از پدر خود امام باقر و او از پدر خود امام زین العابدین و او از
 ۱۰ نیای خود امام حسین - دیگر از پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر و قاسم از سلمان فارسی
 و او از ابا بکر •

گویند خواجه بهاء الدین را غلام و کنیز نبود • چون پرسش رفتا فرمود بزدگی با خواجهگی
 راست نواید • یکی پرسید که سلسله شما بکجا میرسد • فرمودند که از سلسله بجای نمیرسد •
 شب در شب سیوم ربیع الاول هفتصد و نود و یک از بار عنصری سبکدوش گشت •
 همانا داستان سلسل حال مذاهب چهارگانه دارن • هر که پایه اجتهاد گرفت پیشروی را
 درخور شد • و چهارگونه بودن آن سختگی نگیرد •

همان بهتر که ازین سخن خامه باز گرفته بگذارش اولیای ایزدی رحمت در پیروزه کند •
 بشماره لفظ اولیا چهل و هشت تن از هزاران برگرفت و دستمایه سعادت پیروزی خویش گردانید •

• شیخ بابا رتن •

پور نصر تبریزی • کنیت ابوالرضا • در زمان جاهلیت در تبرند، بزاد و بحجاز شد و پیغمبر را
 در ریاست و جهان نور دیده بهند باز گردید • بسیار گذارد او پذیرفتند و برخی از دراز عمری گفتنهای
 او را بارور نکردند • در سال هفتصد هجری در تبرند، فرو شد و همانجا آسود • شیخ ابن حجر عسقلانی
 و مچن الدین فیروز آبادی و شیخ علاء الدوله سمغانی و خواجه محمد پارسا و بسیاری نیکوان پذیرند
 و ستایشگر او •

• خواجه معین الدین حسن چشتی •

پور نیای الدین حسن • از سادات حسینی است • در سال پانصد و سی و هفت

در قصبه سجز از دار سجستان بزاد * در پانزده سالگی پدر آن جهانی شد و ابوالهیم قهندزی را که از الهی بودگان بود برو نظر افتاد و برقی واسرختگی در خرمن وابستگیها در زد و در جستجوی رهنمون شد * در هزین که دیده است از نیشاپور بصحبت خواجه عثمان چشتی رسید و بر ریاضت‌گری برنشست و خرقه خلافت یافت * سپس در نکادو به طابری برآمد و از شیخ عبد القادر جیلی و بسیاری بزرگان فیض اندوخت * و در هاله که معزالدین سام دهلی برگرفت بدانجا رسید و بسکالش عزت‌گزینی به اجمیر شد و فراوان چراغ برافروخت * و از دم گنبرای او گروه‌گروه بهره برگرفتند * روز شنبه ششم ماه رجب سال ششصد و سی و سه به ملک تقدس خرامش فرمود * در دامنه کهسار آن خوابگاه شد و امروز زیارتگاه خود و بزرگ *

* شیخ علی غزنوی هجوری *

کنیت ابو الحسن * پدر او عثمان بن ابو علی جلیبی * از رسوم برگذاره زینت و پایه والای * آهلی داشت * و کتاب کشف الحجاب از یادگار * دران برنگاشته پدیدر می درین راه بشیخ ابو الفضل بن حسن ختلی است * خوابگاه در لاهور *

* شیخ حسین زنجلی *

فراوان آهلی داشت * خواجه معین در لاهور بصحبت او رسید * خوابگاه در انجاست - و بسیاری بزیارتگری او سعادت اندوزند *

* شیخ بهاء الدین زکویا *

پور وجیه الدین محمد بن کمال الدین علی شاه قریشی * سال پانصد و شصت و پنج در کوه کور ملتان بزاد * در خوردسالی پدر او از جهان رفت و او بدانش اندوزی برآمد و در توران و ایران شناسائی اندوخت * در بغداد بشیخ شهاب الدین سهروردی ارادت آورد و پایه خلافت یافت * و با شیخ فرید شکرگنج فراوان دوستی داشت و روزگاری با هم بودند * شیخ عراقی و میر حسینی از فیض برگرفتند * هفتم ماه صفر ششصد و شصت و پنج نورانی پیر نامه سر به مهر بدست شیخ علی الدین پور او درون فرستاد * بوخواند و جان بسپرد و از چارکنج خانه آواز بلند شد که درست بدوست پیوست * خوابگاه در ملتان *

* قطب الدین بختیار کاکی *

ابن کمال الدین احمد مرسی * از اوش فرغانه است * از پدر خورد ماند * و نظر از خضر ۲۵ برگرفت و جوانی رهنمون کالیبره داشت که خواجه معین الدین بارش گذاره کرد * و در هزده سالگی از ارادت یافت * خلافت برگرفت و سفر گزید * فکر بغداد و جزان از بیدارت اولیا فیض

اندوخت • بارزوی دیدار پیر بهند آمد • یکچندے بشیخ بہاء الدین زکریا پیدوست • در زمان فرمانروائی شمس الدین ایلتمش بدہلی آمد • خواجہ بدین او بدانجا رسید و پس از چندے اورا گذاشتہ باز گردید • او فراوان فیض بعالمیان رسانید • بامداد چہارشنبہ چہارمہم ربیع الاول سال ششصد و سی و سنہ رخت ہستی بریست • خوابگاہ در دہلی است زیارتگاہ کد و مہ •

• شیخ فرید الدین گنج شکر •

پور جمال الدین سلمان از نژاد فرخ شاہ کابلی است • زاد و بوم او قصبہ کھنول بملتان نزدیک • در سر آغاز ہرنائی برسی دانش سرگرم بود • و در ملتان خواجہ قطب را در یافت و بدہلی ہمراہ آمد و بارادت کام دل برگرفت • و برخہ برانند کہ ہمراہ نیامد و از راہ دستوری گرفتہ بقذہار و سیستان شقافت و باذوختن دانائی برداخت - سپس بدہلی آمدہ ارادت اندوخت • ۱۰ اورا سخت آریزشہا با نفس رفت و فیروز مند آمد • خواجہ قطب الدین ہنگامہ کہ رخت ہستی برمی بست قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی و بسا بزرگان در انجمن بودند • فرمودند خرقہ و جزآن کہ از پیر رسیدہ ہوں بشیخ بسپارند • شیخ از قصبہ ہانسی بدین آہی بدہلی آمد و امانت برگرفتہ باز گردید • و فراوان کس از بہرہ برداشت • روز شنبہ ینجم محرم ششصد و شصت و ہشت در پٹن پنجاب کہ در آن روزگار باجودہن نامزد ہوں جہان ناپایدار را بدرد کرد • و ہمانجا خوابگاہ شد •

• شیخ صدر الدین عارف •

پور شیخ بہاء الدین • پدش بدر بیانیہ کمال برآمد • فخر الدین عراقی و میر حسینی سادات ازو نیز فیض برگرفتند • در سال ہفصد و نہ در ملتان رھگواہی سفر را پسین شد • و خوابگاہ ہمانجا •

• نظام الدین اولیا •

نام محمد - پور احمد دانیال • از غزنین بیدارن آمد و شیخ در ششصد و سی و دو در انجا بزاد • نختہ رسمی علوم اندوختہ اورا نظام بجات و محفل شکن میگفتند • در بیست سالگی باجودہن رفتہ از شیخ فرید گنج شکر ارادت اندوخت و کلید گنجینہ معنی بدست آورد • و سپس بر ہندوئی مردم بدہلی فرستادند و بسا کس از بوالایگی رسید چنانچہ شیخ نہیر الدین محمود چراغ دہلی - میر خسرو - شیخ علاء الحق - شیخ اخوی سراج در بنکالہ - شیخ وجیہ الدین یوسف در چندبری - شیخ یعقوب و شیخ کمال در مالوہ - مولانا غیاث در دہار - مولانا مغیث در آجین - شیخ حسام در

(۱) [ک ش د ض ف ا] جلال ۱۱ (۲) [ش ض ف ا] سلیمان ۱۱ (۳) [ک] کھنول ب نقطہ •

[ک] کھنول • [ش] کھنول • [د] کھنول • [ف ا] کھنول ۱۱

کجرات - شیخ برهان الدین غریب - شیخ منتخب - خواجه حسن در دکهن - چاشت چهارشنبه هژدهم

ربیع الآخر هفتصد و بیست و پنج از جهان رفت * خوابگاه در دهلی *

• شیخ رکن الدین^(۱) •

پدر شیخ صدر الدین عارف • جانشین بزرگ نیاک است • چون سلطان قطب الدین

- بشیخ نظام الدین اولیا سرگران بود شیخ را از ملتان طلب داشت که در هنگامه او شکسته رود • چون
- او نزدیک دهلی رسید شیخ نظام پذیره شه • قطب الدین شیخ را دریافته پرسید که از مردم شهر در
- پیشوا رفتن که تیزدستی نمود • گفت بهترین روزگار ما • و بدین دقویز گفتار سلطان را از سرگرانی
- برآورد • خوابگاه ملتان •

• شیخ جلال الدین تبریزی •

۱ • مرید شیخ سعید تبریزست • پس از سفر گردیدن او در خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی

افتاد و از شگرف پرستاری بخلافت رسید • و بخواجه قطب الدین و شیخ بهاء الدین زکریا قراوان
درستی داشت • شیخ نجم الدین صغری که شیخ الاسلام دهلی بود بکین او برخاست و از نانوان بینی
ناپارسا زنی را بران داشت که شیخ را دامن آورد تهمت کردند • و از دم گیرای شیخ بهاء الدین زکریا
نادرستی گفتار پیدائی گرفت • از آنجا به بنگاه شدافت • خوابگاه او در بغداد دیومحل •

• شیخ صولبی بدهنی •

• زادگاه او ارده • شگرف وارستگی داشت و بجز ایزد نپرداخته • چنان برگذارند که خواجه
قطب الدین و او با گروهی گروه مردم بدست مقل گرفتار شدند • گرسنگی و نشنگی این مردم را
کالیوه ساخت • درین هنگام خواجه به فیروزی یزدانی بهر تنی گرم کاک از زبیل بیرون آورده میداد
و صوفی از شکسته کوزا خود را همه سیراب گردانید • از آن باز خواجه را کاک و او را بدهنی برگفتند •
• خوابگاه کیتهل •

• خواجه کرک •

از مهبین وارستان است • از رسما هرکناره زیستی و پیوسته در خرابات نشسته • خواجه
قطب الدین اوشی برای او خرقه فرستاد و او برگرفته بآتش انداخت • برنده پیش خواجه قطب
الدین زبان پیغاره برکشاد • فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدائی گیرد • از چون
درخواست خواجه کرک گفت برو از آن آشگاه جبهه بگیر لیکن از آن خون • چون در نگریمت آن
• خرقه را با چندین دلق دریامت و شرمسار گردید • خوابگاه کوه ماندهپور •

(۳) [د] کوزک //

(۲) [ک] بوکه //

(۱) [ه] رکن الدین ابو الفتح //

• شیخ نظام الدین ابو الوئید •

بجای خود شیخ عبد الواحد بن شیخ شهاب الدین احمد غزنوی پیوند ارادت دارد • در زمان شمس الدین ایلتمش بود و خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام الدین اولیا دیدار او را بس فرخ میدانستند •

• شیخ نجیب الدین محمد •

مرید شیخ بدر الدین فردوس سمرقندی که خلیفه شیخ سیف الدین باخزریست و او خلیفه شیخ نجم الدین کبری است • از آنجا بدلهلی آمده روزگاری رهنمایی مردم بود و همانجا آسود • و برخی برانکه او و شیخ عماد الدین طوسی مرید و خلیفه شیخ رکن الدین فردوسی اند •

• قاضی حمید الدین ناگوری^(۱) •

پور عطاء الدین بخاری • در بخارا بزاد • در زمان معز الدین سام با پدر بدلهلی آمد • سه سال بقضای ناگور پرداخت • یکبارگی اندیشه و ارستگی دامن دل گرفت • از همه واپرداخته ببنفداد شد و بشیخ شهاب الدین سهروردی ارادت آورد و خلافت یافت • و در آنجا بخواجه قطب الدین پیوند دوستی گزید و سفر حجاز کرده بدلهلی آمد • شب پنجم رمضان ششصد و چهل و چهار بے رفجوری بعالم علوی شتافت • خوابگاه دهلی •

• شیخ حمید الدین سوائی ناگوری^(۲) •

پور شیخ احمد • در سرآغاز جوانی بس نگور و خواسته دار بود • در پژوهش حق دست از همه باز کشید و برواضت گری پای همت افشرد • و در خدمت خواجه معین الدین طیلان ارادت بردوش گرفت و بیایه والا رسید • و سلطان التارکین برخواندند • بیست و نهم ربیع الآخر ششصد و هفتاد و سه در ناگور بساط زندگی نوزیده آمد و خوابگاه همانجا شد •

• شیخ نجیب الدین متوکل •

برادر و مرید شیخ فرید الدین گنج شکر است • شیخ نظام الدین اولیا میگفت چون از بدائون بازوی ملازمت گنج شکر آمدم در دهلی شیخ نجیب الدین را دریانتم و فیضها برگرفتم • نهم رمضان ششصد و شصت و شصت دل از جهان برگرفت • خوابگاه دهلی •

• شیخ بدر الدین •

زادربوم غزنه • در خواب بخواجه قطب الدین اوشی ارادت آورد و دست از همه

(۲) [ک] قاضی • [د] شیخ صدر الدین //

(۱) [ک ف ا ض] صدر الدین //

(۳) این لفظ فقط در [د] موجودست //

بار کشیده بجزوئی پیر قدم فرسا گشت • و در دهلی بکام دل رسید و خلافت یافت • قاضی حمید الدین - شیخ فرید الدین گنج شکر - سید مبارک غزنوی - مولانا مجد الدین چرجانی - شیخ ضیاء الدین دهلوی و دیگر بزرگان از بهره گرفتند • در کهن سالگی که نیازست جنید از شرف نغمه جوشیدت و جوانانه رقصیده • پرسیدند که با چنین نادمندی شیخ چگونه برقص در شود • گفت شیخ کجاست عشق مبرقصد • خوابگاه پایان آسایشگاه پیر خویش • (۵)

• شیخ بدر الدین اسحق •

پیر مذهب الدین بخاری و برخی برآنکه پسر علی ابن اسحق دهلوی است • زاد بوم او دهلی • رسمی دانش اندوخت • و چون مشکلات درین دیار نکشود آهنگ بخارا نمود • در اجردهن بصحبت گنج شکر بستگیها کشایش یافت و ارادت آورد و بخویشتن گذازی برنشست • و شیخ بخلافت و دامادی برخواست • و همانجا خوابگاه شد • (۱۰)

• شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی •

نام محمود • زادگاه ارده • سرود و خلیفه شیخ نظام الدین اولیاست • هجدهم رمضان هفتصد و پنجاه و هفت ازین جهان گذاشنی درگذشت •

• شیخ شرف پانی پتی •

کنیت ابو علی قلندر • وارسته زیسته • در یک از نگاشتهای خود چنین میگذارد که چهل ساله (۱۵) بدهلوی آمدم و بزیارت گری خواجه قطب الدین سعادت اندوختم و مولانا وحید الدین پایلی و مولانا صدر الدین و مولانا فخر الدین نامله و مولانا ناصر الدین و مولانا معین الدین دولتآبادی و مولانا نجیب الدین سمرقندی و مولانا قطب الدین مکی و مولانا احمد خنصاری و دیگر دانشوران روزگار دستوری درس و فتوی دادند و بیست سال درین کار بسر بردم • ناگاه ایزدی کشش در برون • و همگی دانش نامها باب چون سردادم و سفر گزیدم • و در روم شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی را دریانتم • جبه و دستار و قرآن کتاب بمن دادند و در پیش ایشان همه را باب دادم • سپس بیانی پست آه ده عزلت گزیدم • و خوابگاه او در انجاست •

• شیخ احمد •

زاد بوم نهراله که امروزه پتن زینوز روزگار • بقاضی حمید الدین ناگوری ارادت آورد و بوالا پایه خلافت برآمد • و شیخ بهاء الدین زکویا با دشوار بسند شیخ خودین اربابس ستودے • خوابگاه بداون • ۲۵

• شیخ جلال •

پیر سید محمود بن سید جلال بخاری - بخدمت جهانیان زبان زد روزگار • شب بهرات مفاسد

و هفت بزاز * مرید پدر خود است و از شیخ رکن الدین ابو الفتح سهروردی خلافت یافت *
 گویند جهان نوردی پیش گرفت * امام ثنائی و بسیارے را دریافت * و در دهلی شیخ نصیر الدین
 چراغ دهلوی را دید و در خانواده چشت خلیفه او گشت * چهارشنبه عید قربان هفتصد و هشتاد
 و پنج آخشیچی پیکر برداخت * و خوابگاه آچه ملتان *

*** شیخ شرف منیری ***

پوربھی بن اسرائیل که سرآمد چشتیان بود * از گنج شکر فیض برگرفت * او از
 خوردی باز در کھسار ریاضت کردے و بآزوی دیدن شیخ نظام اولیا با مہین برادر خون شیخ جلال
 الدین محمد بدھلی آمد * شیخ در گذشته بود * و برخ برانکه دریافت و فرمود او پیش نجیب
 الدین فردوسی رفت و ارادت آورد و خلافت یافت * شیخ شمس الدین مظفر بلخی و شیخ جلال
 ۱۰ الدین اردھی که جمال قتال نیز خوانند ازو خلافت دارند * و فراوان تصنیف ازو یادگار - ازان میان
 مکتوبات او در سرشکنوع نفس آرمون دارد * خوابگاه بہار *

*** شیخ جمال هانسوی ***

از نواز ابو حنیفہ کوفی است * خطاب و فتوی برداختے دست ازان باز داشته از شیخ فرید
 گنج شکر ارادت برگرفت و بلذذیابہ شد * و هرگز شیخ خلافت نامه دادے نزد او فرستادے و از
 ۱۵ پذیرفتگی او روانی یافتے و اگر نپذیرفتے شیخ را بر زبان رفتے پاره کردے جمال فرید نتواند بردوخت *
 خوابگاه هانسی *

*** شاه مدار ***

لقب بدیع الدین * که ر مہ ہندی بوم بدو گروک و والپایگی او برگذارد * گویند مرید شیخ
 محمد ظیفرویی بسطامی است * هرگز جامہ او شوخن نشدے و با خلق نیامیختے * هر روز
 ۲۰ در شنبہ در خلوتگاہ او کشادہ گشتے و فراوان حاجتخواہ فراہم آمدے * و آئین چنان بود کہ چون مردم
 از آمدن باز ماندے داستان برسر آیدے * دران میان جویندگان را پاسخ آمادہ شدے و هر کہ جواب
 خود شنیدے نیایش کنان برخاستے * و شگرف داستانها ازو برگذارد * و سلسلہ مداربہ وا او سر آغاز *
 خوابگاه مکن پور *

و هر سال روز فرو شدن او گروهانگروه مردم از دوردشتها بدانجا رسند و هر یک رنگارنگ علم با
 ۲۵ خود برده نیایشها بجا آورد * قاضی شہاب الدین در زمان سلطان ابراہیم شوقی بدو آویختے و شرمساری
 اندوختے *

• شیخ نور قطب عالم •

پور شیخ علاء الحق • اهلبی نام وی شیخ نور الدین احمد بن عمر اسعد است • زادگاه لاهور •
 مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود است که او خلافت از شیخ اخی سراج داشت • لخته بسر فایامت
 رسیده و در سوختگی و الپایگی اندوخت چندینچه مکتوبات و لخته رسایل لواز درون باز گوید • شیخ
 حسام الدین مانک پوری خلیفه ارست • در هشتصد و هشت رهگرای علوی عالم شد • خوابگاه
 بفقده •

• بابا اسحق مغربی •

زادجا دهلی • مرید حاجی شیخ محمد کیمی^(۱) است • او بچند واسطه بچنید برسد •
 شیخ احمد که دو چنان برگذاره که همراه او بدلهلی شدم - کهن بنگاه خود را بمن وانمود و گفت
 در دوازده سالگی بدریوزه گری دایها برآمدم و راه و ارستگی پیش گرفتم و از بسیار بزرگان فیض گون آوردم - ۱۰
 و در مغرب زمین بشهر کیم از صحبت شیخ محمد حاج کام دل برداشتم و خلافت اندوختم •
 و در زمان سلطان محمد بدلهلی باز گردیدم و فراران بزرگداشت او بیجا آورد • و خواجه معین الدین
 او را بخواب فرمود که در کهتو عزلت گزیند و همچنین کرد •

• شیخ احمد کهتو •

لقب جمال الدین • در دهلی سال هفتصد و سی و هفت بزاد • از بزرگ زادهای
 انجاست • مرید و خلیفه بابا اسحق مغربی • نام از نصیر الدین • از نیرنگی نیلی سپهر در طوفان
 باد از بنگاه خود جدا شد • پس از روزگارے بخدمت بابا اسحق مغربی سعادت اندوخت و دانش
 صوری و معنوی گون آورد • و در زمان سلطان احمد گجراتی بگجرات رفت و خورد و بزرگ پذیرفته
 به نیایشگری برخاستند • سپس سفر عرب و عجم نمود و بس بزرگان را دریامت • خوابگاه سرکچ
 احمد آبان •

• شیخ صدر الدین •

پور سید احمد کبیر بن سید جلال بخاری که بر احو قتل زبانزد روزگار • مرید و خلیفه پدر
 خود است و از برادر خود مخدوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابوالفتح نیز خلافت یافت • و سلطان
 فیروز لورا فرزان بزرگ داشته • در هشتصد و شش و پستین خواب نمود •

• شیخ علاء الدین محمد •

نجیره شیخ فرید الدین گنج شکر پور شیخ بدر الدین سلیمان • بس گزیده و بسندیده روش

(۱) [ک] کیمی ، [ک] کشمی • [ش ض] کیمی ۱۱

بود • در ایزدشناسی و الپایگی اندرخت • چون درگذشت سلطان محمد تغلق گنبدی بر ساخت •

• سید محمد گیسودراز •

مرید و خلیفه شیخ نصیرالدین چراغِ دهلی است • مورث و معنوی آگهی اندرخت •
بفرموده پیر از دهلی بدکن آمد و که و مه پذیرفتند • سال هشتصد و بیست و پنج از تغذای
دنیا بیرون شد • خوابگاه کلبه گره •

• قطب عالم •

کفایت ابرو محمد - لقب برهان الدین • پور شاه محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان • در
هفتصد و نون بزاد • مرید و خلیفه پدر بزرگوار خرد و از شیخ احمد کهنو نیز خلافت دارد • در زمان
سلطان محمد که بدو واسطه پور سلطان مظفر است بفرموده پدر بگجرات آمد و بزرگی صورت و
۱۰ معنی یافت • در هشتصد و پنجاه و هفت رخت همتی بر بست • خوابگاه بنو احمد آباد •
اورا بازده پسر بود •

• شاه عالم •

نام سید محمد - پور قطب عالم • شب بیست و نهم ذی قعدة هشتصد و هفده بزاد • از
پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت • بوالا پایه ولایت برآمد و شگرف خارق عادتها از
۱۵ برگذارند • بیستم جمادی الثانی هشتصد و هشتاد روزگار بسر آمد • خوابگاه رسول آباد احمد آباد •

• شیخ قطب الدین •

پور شیخ برهان الدین بن شیخ جمال هانموی • مرید و خلیفه شیخ نظام اولیا است • بمردم
نیایشی و از ملوک هیچ نسنده • سلطان محمد خرد به هانسی رفته بدلهای آورد • خوابگاه دانمپی •

• شیخ علی پور •

پور مولانا احمد مهابدی • بر صورت و معنی شناسا آمد و حنایق را برش شیخ محیی الدین
عربی برگذارند • فراوان نامه آگهی از زبانکار • بیشتر فرود رفته بود •

• سید محمد جونپوری •

پور سید بنده اویسی است • از فراوان روحانیه فیض برگرفته و بر صورتی و معنوی علم چیره دست •
از شوریدگی دعوتی مهدیه کرد و بهیاره مردم بر گرداند • به خارق از برگذارند • و سرچشمه
۲۵ مهدیه او • از جونپور بگجرات شد و سلطان محمود کلان به نیایش برخاست • از تنگ چشمی
زمانیان بهنگ نیارست بود و بزرش ایران نمود • در نوه درگذشت و همانجا آسود •

• قاضی خان •

یوسف نام • زادبوم ظفرآباد • مرید و خلیفه شیخ حسن طاهر که لقباً وی کمال الحق است • مرید حاجی حامد شد که خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری است • و علم ظاهر و باطن اندوخت • و پیر او در زندگی خلفای خود را بدو حواله کرده بود و هنگام فرود شدن پیر خود عبد العزیز را بدر سپرد • پانزدهم صفر نصد از آشوبگاه گیتی بر گذار شد •

• میر سید علی قوام ^(۱) •

زادبوم سوانه • مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین جونپوری شطاری است • و برخی گویند از شیخ قاضی شطاری فیض برگرفت و چندی برانند که او را با همه خانواده‌ها درست نموده است • در سال نصد و پنج از کشاکش آخشینچان وارست • خوابگاه جونپور •

• قاضی محمود •

پیر شیخ جالنده ^(۴) بن محمد گجراتی • در بدینروز ^(۵) بزاد • مرید پدر خود است و خرقه خلافت از شاه عالم داشت • عشق او را گوارا شده بود و بسادگوسرخان از برتر او بدست • از بارده سالگی فروغ آگهی برگرفت و شگفت داستانها از بر سرایند • و در آن سال که جنت آشیانی بر بهادر گجراتی چیره دست آمد سیزدهم ربیع الآخر آنجهانی شد • خوابگاه بدینروز •

• شیخ مودود ^(۶) لاری •

مرید بابا نظام ابدال است • نزد مولانا عبد الغفور لاری تحت رسمی دانش اندوخت • و از فراوان دلها در برزه گری می نمود • و مراتب عیانی و بیانی نیکو میدانست و بر غرایب علوم آگاه • و شاه نعمت الله ولی و شاه قاسم انوار را دریافته • در رمضان نصد و سی و هفت واپسین خواب در گرفت • خوابگاه پانی پت •

• شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری •

شیخ جلال بخاری را دو پسر بود - مخدوم جهانپان از سید محمود است و او از نژاد سید احمد • مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری • از ظاهر و باطن آگاه • در نصد و سی و دو نقد زندگی سپرد • خوابگاه دهلی •

(۱) [۵] امیرا || (۲) در [ش ف ا ض] نیست || (۳) [ک ف ا ض] قاضی • [د] فاضل ||
(۴) [۵] جالنده • [ک ش] جالنده • [ف ا ض] جابلنده • [د] چاند || (۵) [ک] شدرپور •
[ض ف ا] وزیرپور || (۶) [ش] محمد مودود ||

• شیخ عبد الرزاق •

زادگاه جهنجهانه • مرید و خلیفه شاه محمد حسن است • فرزند شیخ حسن طاهر^(۱) • نخست رسمی دانش بدست آورد و از آن فراترک شده پیچ بمقصود برد • در نهصد و چهل و نه رخت هستی برتست • خوابگاه جهنجهانه •

• شیخ عبد القدوس •

خود را از نژاد ابو حنیفه برشمرد • مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق است • دانش صوری و معنوی اندوخت و در ایزدشناسی و الایه شد • فراوان حقایق ازو برگزیدند • جنمت آشیانی با برخی کارآگهان بزایده او در شده و انجمن آگهی گرمی پذیرفته • سال نهصد و پنجاه بساط زندگی درنوشت • در گذریده نزد دهلی خوابگاه •

• سید ابراهیم •

پور معین الدین بن عبد القادر حسینی • زادجا ایرج • مرید شیخ بهاء الدین قادری شطاری • از هر دانش فراوان بهره داشت و هرگزیده کرداری کم همتا • جهان نور دیده • در زمان سلطان سکندر لودی بدلهای آمد • شیخ عبد الله دهلوی و میان لادن و مولانا عبد القادر صابون^(۲) گرد دیگر کارآگهان نامور به بزرگی او گزایدند • در نهصد و پنجاه و سه یا هشت جان سپنجی باز سپرد • خوابگاه دهلی •

• شیخ امان •

نام عبد الملک پور عبد الغفور • مرید شیخ محمد حسن • باشارت پیر از شیخ محمد مورد لری گوناگون دانش اندوخت • دوازدهم ربیع الآخر نهصد و پنجاه و هشت دل از زندگی برگرفت • خوابگاه پانی پت •

• شیخ جمال •

پور شیخ حمزه • زادگاه دهرسو • مرید پدر خود • بیشتر خلوت در کثرت داشت • خوابگاه در دهرسو •

اکنون انجام این داستان بیادگردد خضرو الیاس سزوار میدانند و در پوزه گرمی جاریدناسی میکند •

• خضر •

نام او بلویان است پور کلیان بن فالخ بن عابر بن شالح بن ارنخشد بن سام بن نوح • و برخی

(۱) [ک ش ف ا ض] شیخ طاهر فقط || (۲) [ک ش] صابونی || (۳) [ه] غایب • [ک] عار •

[ش ف ا ض] عامر • و در چند نسب نامه شاپور در تریست عابر ||

نام او کلیان بن ملکان و بعضی ملکان بن بلیدان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح برگذارند • کیفیت
 ابو العباس • و خضر بجهت آن خوانند که بر پوستین سفید نشست - از خجسته گوی پای او سبز شد •
 در دو فرسخی شیواز در زمان موسی بزاد و نزد برخی در زمان ابراهیم و پیش گروهی بکتر مدت
 از بعثت ابراهیم و بگذارش تختی پس از فراوان مدت • و شیخ علاء القوله در عروه چنان برگذارند
 که فراوان پیوند زناشویی کند و از فرزندان پدید آید و نامها بزنند و کس او را بی نبرد - هفت سال
 و هفت ماه است ترک همه گرفته و از فرزندان نمانده • و بعنوان دلالی خرید و فروخت نماید و سون
 اندوز و وام گیر و گردان و از کیمیاگری آگاه و برگنجهای عالم شناسا و بایزیدی فرمایش در کار
 بندگان خرج کند و برای خود هرگز کار نه بنده • از نعمت خوشوقت شود و برقص آید و بسا هنگام
 شبانروزی مدهوش باشد • و بیشتر ازین بهر سال از سر برنایی گرفته و از آن پس در هر صد و
 بیست سال • و هم شیخ گوید که امسال هنگام تازگی است و از زمان هجرت تا امروز هفت •
 نوبت تازگی پذیرفته • و با قطب و ابدال صحبت دارد و نیایش کند • گویند که در مدینه روزی
 شهربانان با یکدیگر آویزه سنگ داشتند • سنگ پارچه بر سر خضر رسید و بشکست و سرما زد
 و آماسید - تا سه ماه رنجوری کشید • و در پیغمبری او خلاف رود - بسیار بدان کردند • و در آن
 پژوهش ذو القرنین بآب حیات رسید و درازندگی یافت • و برخی گویند الیاس و خضر هر دو در آب
 حیات اندوختند • و گروهی او را روحانی برگذارند که به پیکرها برآید و انسی ندانند •

• الیاس •

بن سام بن نوح عم • جد خضر • و چندی نام پدر او یاسین برسریند و تختی نسبی و جزآن
 برگزیند و بعضی نسب او را چنان برگذارند که بصر فیکاهی بن عزاز بن هارون موسی • در
 پیغمبری او نیز خلاف دارند • و قطب و ابدال و خضر پیش او بدان شاکر نیایشگری کنند •
 درازقامت بزرگمهر کم گوی بسیار اندیشه - فراوان وقار و هیبت بدو - بر حقایق اشیا آگاه • گویند •
 بیاری دین موسی برانگیخته آمد و برهنمون باشندگان بعلبک ناصد گردید • و چون اندر گذاروی
 او سودمند نیامد رهائی خود از کار ساز حقیقی درخواست • پذیرائی گرفت • روزی با الیاس
 بن اخطوب بکساره رفته بود • آتشین اسب با ساز و پیرایه نمودار شد • الیاس را بجانشینی خویش
 گذاشته بر فراز آن برآمد و از نظرها ناپدید گشت •

(۱) [ک ش ض] بهر سال در هر پانصد سال از مر الخ (۲) [۳] با قطب ابدال [۳] [ک] بر سر
 پای خضر رسید و بشکست و زود آماسید الخ [۴] [۵] نسبی بضم نون و فتح سین و پای منهد • [۶]
 سنی • [ش ض] نسبی • در [ک] نیست [۷] در توبیت فیکاهی [۸] [۹] عزاز بن هارون برادر موسی [۱۰]

بسن شکره‌یها ازین دو کس برگذازند • بیشتر نخستین بخشک زمین چالش نماید و گم‌شدگان را
براه دارد و پسین بساحلها و بعضی برعکس سراپند • و دیگر را ده ده گزیده مرد پازز • و هر دو فراوان
سال زنده باشند و صحبت دارند • و برخی کارآگاهان بهستی این دو نگرایند • و از الیاس قبض و از
خضر بسط خواهند •

ایزدی سپاس

که لخر حال هندوستان گذارده آمد و اندک گفت و گوید اینان بروشن‌بینی گذارش یافت •
چون وقت تنگی داشت و دل انسرنگی نه دلیل اینان برنوشت و نه بحکمت یونان و
فارس بر سخت - نه دگرگون گفتارهای هندی برنگاشت و نه آنچه پیرامن خاطر این حیران انجمن
آفرینش می‌گشت بخامه در آورد • اگر دل از سیاه‌کاری اوراق و بر خواندن رسمی نقوش انسرده
۱۰ نکرده و زمانه فرصت بخشد و بیاری برنشینند نخست هندی دانش را گزین ترتیب بریند
و یک یک را بفارسی و یونانی برسنجند و نمط چند از رسیده‌های خاطر انصاف‌گرا بر نویسند
و قدری از بسند و ناپسند دل دشوارگزی برگویند •

پیشتر از آنکه از روستا کده خورش بیرون شده بقدری آستان شاهنشاهی که شهرستان حق‌شناسی
است رود و بدانایان هرکیش برآمیزد همواره در سر داشت که دادار کام‌بخش صحبت
۱۵ پنج نرهیده مرد شایسته‌خو روزی گرداند - شناسای عیانی حکمت - دانای بیانی دانش - صوفی
صافی - متکلم شناسادل - اطاقی والاعمت • از آن میخواست که هر کدام از دربینی و ایزدشناسی
حق را پای بند و ایافته خون نداند و همیشه خون را تهمت زده نادانی داشته در جستجو کام فراخ
برزند تا دران انجمن حقیقت‌پزوهی گرویده‌های هر یک فرار روشن‌بینی برآید - آنگاه آئین
استقلال برگذارد و دلیل از مغایطه و برهان از جزآن باز شناخته آید بو که از خازنار دل شکن دگرگونگی
۲۰ بگلشن یکرنگی خرامش رود • چون از تجربن بواستی آمد خاطر هوس‌پیمازا پنج آرزو بچارده
کشید و نه هندی نژاد افزایش گرفت • بیشتر را دیدم و آژون کام بر میدارند و در راه کج روی
ظفره‌زنان می‌شمارند - و هر گروه بگوه خود تپیده چون کرم بیله در قرار داد خویش فرو می‌شوند و گمان

(۱) [ش‌ض] آن فقط ۱۱ (۲) [ش] در جستجوی کام کام فراخ الخ ۱۱ (۳) [ک‌ش‌د] ظفره ۹ [ش] طنز ۱۱

رسیدگی بدیگری نه بود، چون رویا روش خود آرایند • و از تنگی حوصله نزدیک بود که دیوانموار
از بند بخردی برآید و تاروپود هستی بگردد • ناگاه اختر بختبندی بدرخشید و عاطفت
کشورخدای بدستگیری برخاست • لخته از پندار برآمده بنزهتگاه صلح کُل آرامش برگرفت •
امید که بختبستگی این خدیو خداشناسان آن انجمن فرادست آید و دیرین آرزو بگلگونۀ

روانی چهره برافروزد •

• ابیات •

خداوندا دلم را چشم بکشای • بمعراج یقینم راه بنمای •

برحمت باز کن گنجینه^(۱) جود • درونم خوان بشادروان مقصود •

کرم را شهنش بازار من کن • عنایت را دلیل کار من کن •

(۱) [دض] خود ا

دفتر پنجم
در دلاویز گفتار شاهنشاهی
و
خاتمه و نبذ از احوال مصنف

چون چندی آئینهای مقدس بسپاس گذاری خویش و ارمغانی دیگران نگارش یافت
شایسته چنان دید که نثری قدسی کلمات آنسرخدیو صورت و معنی نویسد تا گفت و کردار او برادر
و نزدیک پیدائی گیرد *

میفرمودند آفریده را با آفریننده پیوندی است که بگفت درنگند *

میفرمودند هرچیز را خاصیت است که از جدا نکرده و دل را آویختنی ناکزیر و خون را
بدوستداری یک بر بندد و اساس غم و شادی بران نهد * و هرکه از روشن ستارگی دل از همه واپردازد
بایزوی محبت که بیچون بود پی برده آید *

(۱) [ک] پی برده داند که هستی های آفریده گان جز آن الخ ۱۱

- میفرمودند هستی آفریدگان جز آن پیوند خاص نبود • هر که شناسا آید بوالپایگی رسد •
- میفرمودند هر که بیاسیانی آن قدسی انتساب خوگر شود هیچ شغلی از آن باز ندارد •
- میفرمودند هندی زنان آب از دریا و کول و چاه خود آورند و بسا چند کوزه را بر یکدیگر نهاده بر سر گذارند و با هم سران سخن سرا و گرم رفتار باشند • نشیب و فراز نورند • چون دل را بنگاه داشت سبوها دیدند نیست گردن نرسد • مردان در پیوند خداوند چگونه از یغان که تر باشند •
- میفرمودند هرگاه معنوی پیوند صبر و مادی چنین استوار باشد پیوستگی نفس ناطقه را با یزد بیهمال که تواند گرفت •
- میفرمودند از هدیه پژوهی بدروزه گری نالحق تکاپو شود • از آنکه هر چیزی را بصد آن برسد اسفند روزا نیز بس دوست دار •
- میفرمودند خود نپذیرد که بخردی بدانستگی برخلاف ایزدی فرمان رود لیکن برخی •
- بسماری کذب نکرند و ذات بی زبان را حرف سرا ندانند و لخته را در فرا گرفتن دگرگونگی رود •
- میفرمودند ریش فیض ایزدی بر هکذا ن بکسان است لیکن لخته از هنگام نرسیدگی و برخی از استعدادی کامروا بشوند چنانچه لخته کردار کوزه گران را سنی این گفتار برگزید •
- میفرمودند صوری پوستش که آنرا نو آئین الهی برگزید بجهت بیداری غنود گانست در نه ایزدی نیایش از دل برآید نه تن •
- میفرمودند نخستین پایه بندگی آنست که هنگام ناملایم پیشانی را بشکنج چین ندهد و آنرا تلخ داروی پزشک اندیشیده بشگفته روی در کشد •
- میفرمودند بے صورت را بخواب و بیداری نتوان دید لیکن از چیره دستی خیال نمودار گردد • همانا خدا را بخواب دیدن از آن گونه باشد •
- میفرمودند بیشتره دادار برستان خواهش روانی فرایش دارند نه ایزد پرستی •
- میفرمودند از سفیدی صوی سیاه امید می افزاید هرگاه چنین رنگی که بهیچ دور نشود به نیرنگی نندیر بزود آید بو که تیره دلی زدایش یابد و بیدش فروغ دیگر گیرد •
- میفرمودند طایفه برانکه آدمی برخلاف رضای الهی رود و سرمایه رستگاری بازگشت از آن طرز نکوهیده و آگاهان شناسد که کس نیارد سر از فرمان تقوت و از آن گذارش پزشکان داروی رنجوران اندیشیده اند •
- میفرمودند هر کس ایزد بیچون را باندازا حال خویش بنامه برخواند ورنه بر نشان را نام کجاست •

(۱) [ک] شناسایی || (۲) [د] زهد پژوهی || (۳) [ک] نرسیدگی || (۴) [ک ش د] بقن ||

میفرمودند تسمیه بزودین اشتباه است و آن در قدسی ذات راه نیابد •
 میفرمودند در محال بودن خلا - این همه گفت و گوندارن - ایزد توانا همه فرو گرفته •
 میفرمودند آنچه عالمیان نیک و بد و خیر و شر بر شمارند همه نیرنگی ایزدی هدایت است
 در نگرنگی از مردم برخیزد •

میفرمودند بد از شیطان دانستن به ایزد بیهمال انباز گرفتن است - اگر راهزن ارست
 راهزنگی او از کیست •

میفرمودند داستان شیطان باستانی رموز است - کرا بازا که با ایزدی خواهش نرود •
 میفرمودند بزرگتره را درد خدا طلبی دامن دل گرفت • پیرازو دوستی کار دریافته
 در تنگنای در نشاند و ورزش همان خیل فرمود • چون چنده بر آمد او را بازمون بیرون خواند •
 ۱۰ چون دزان اندیشه فرورفته بود خویشتن را شاخ دار پنداشته برگفت شاخ از بیرون شدن باز میدارد •
 رهنمون ازو یک اندیشی دریافته پایه پایه فراترک برد •

میفرمودند برتری مردم زاد بگوهر خرد است - شایسته آنکه در زنگ زدن آبی کوشش رود
 و از فرمان پذیری او سر تابد •

میفرمودند آدمی مرید خرد خود است • اگر گزین تابش دارد خود پیشواست و اگر
 ۱۵ در بند شایسته تره می آندوزد هم خود رهنماست •

میفرمودند ستایش عقل بزرگی و نکوهش تقلید از ان روشن تر که بحجت نیامد آید - اگر
 تقلید شایسته بوده پیغمبران پیروی نیاکن خود کرده •

میفرمودند بسا بیمار خود بدستان سرانی خویشتن را تفومند وانمایند لیکن معنوی پزشکان
 از نقش پیشانی بر شناسند •

۲۰ میفرمودند چنانکه تن از ناسازگاری رنجور گردد همچنان خرد بیمار شود • شناسایی برافند
 تا دارو پذیرد •

میفرمودند رنجوری خرد را هیچ درمانی به از آمیزه نیکوان نبود •

میفرمودند شناسائی مردم زاد کار است بس دشوار - از هر کس نیاید •

میفرمودند نفس با آن گزیدگی از هم نشینی طبیعت برنگ او بواید و آن گوهر تابناک

۲۵ خاکپوش گردد •

(۱) [۱] مدار شیطان • [ک] مدار بر شیطان || (۲) یعنی خرد || (۳) [ش ف ا ض] اندوزد - یعنی گزین
 تابش راه [د] زید • [ک] اندازد • در [۴] خوانده نمی شود || (۴) [ش ف ا ض] اما • در [۵] صاف نیست ||

میفرمودند از تیرگی بیدش کار دل را که سرمایه بهروزبست واهلند و در تن بهی که
جان از زیست تگبر رود *

میفرمودند آدمی با دل گرفتگی از همشین خوبی او بگیرد و فراوان نیکی و بدی بے
خواهش بدر رسد *

میفرمودند آدمی در سر آغاز آگهی هر زمان برنگ برآید - گاه در سورسراً نشاط اندوزد و گاه
بماتم کده و لذتگ نشیند * چون بیدش بولائی گراید اندوه و شادی کناره گیرد *

میفرمودند بسیار بے پنداری خیال و نقلی خازار خویشتن را پیرو عقل اندیشند -
چون نیک نگریسته آید پرامون آن نكشته اند *

میفرمودند برخی ساد لوحان تقلید بهرست گذارش باستان را بر فرموده خود گزینند و جاوید
زیان اندوزند *

۱۰ میفرمودند گوناگون کردار و کفتار از خرد و آرزو خشم پدید آمد و از پرده نشینان انصاف
دران دگرگون سخن بشورش کشید *

میفرمودند چون از خواب که نمونگ فیستی است برخیزد بشکرانگ تازه زندگی در آبادی
اندیشه و ستودگی کردار کوشش نماید *

میفرمودند خاطر چنان میخواهد راستی و درستی که در پیشگاه بیدش همگنان شایستگی ۱۵
دارد همدارش کردار شود *

میفرمودند نخست در آستن خود کوشش رود و سپس بدانند اندوزی رو آورد بر که
چراغ آگهی برانوزد و شورش دگرگونگی فرو نشیند *

میفرمودند افسوس که در سر آغاز برفائی گرمی زندگی بشایستگی نگذشت * امید آینه
بگزیدگی انجامد *

۲۰ میفرمودند خلاف عادت دل عامه بشکرد و دانا بے گزیده دلیل نپذیرد *

میفرمودند اگرچه کامروائی صورت و معنی در ایزدی نیایش نهاده اند لیکن بهروزی
فرزندان در رضا مندی نیاکان است *

میفرمودند افسوس که جنت آشیانی زود معلومی عالم شناسند و گزین برستاری از مانیامد *

میفرمودند غمهایی مردم از انست که بیدش از هنگام و افزون از روزی میخواهند *

۲۵ میفرمودند (و مخاطب شاهزاده بود) گزین سخن من برادر شماسست گرمی داریدش *

(۱) [ک] خیالی || (۲) حرف بر فط در [ک] موجود است || (۳) [ک] کشده ||

میفرمودند حکیم میرزا یادگار است از جنت آشیانی - اگر او راه ناسپاسی سپرد سارا

جز مهربانی نسزد *

میفرمودند برخی دلبران دستوری میخواستند که کمین گرفته کار آن شورش گرامی بانجام

رسانند * بدان دل ندادیم و آن را از قدرانی دور انگاشتیم - هم آن گزین چادگار از گزند رهائی یافت

* و هم مخلص جان سپار را پاسبانی شد *

میفرمودند همه را کار با خود است - از چیره دستی آرزو خشم بدیگران در آویزد *

میفرمودند سزوار دل بستگان دنی نیست که به پیشه سرگرم باشند تا به بیکاری نکوهش رود

و بخراش نابایست در نیفتد *

میفرمودند بسیج آن بود که گدیه از قلمرو برافتد - بسا کس را فراوان خواسته داده آمد و از

۱۰ رنجوری آرزو مند نیفتاد *

میفرمودند جز خیر قالب هستی نگیرد و هیچ آفریده بنگوهش نسزد *

میفرمودند خواهش از چون خودی بهمت در ننگد و ازان رو سزوار نبود بیک میدهد یا

آموزش میکند *

میفرمودند پیری درد شناختن بود و بچاره گری نشستن نه سوی زنج فروهش و خرقة را

۱۵ رقع زدن و بقالبی گفتار هنگامه آراستن *

میفرمودند رهنمونی مراد نه نمائی است نه مرید گرد آوری *

میفرمودند مرید کردن بایزدی بندگی آگاه ساختن است نه یکه را پوستار خودش گردانیدن *

میفرمودند پیشتر مردم را بزور در کیش خود می آوردیم و آنرا مسلمانی می شمردیم *

آگهی افزود بشرمندی در شدیم - خود مسلمان ناشده دیگرے را بران دان ناسزا * و آنچه بزور

۲۰ میگیرند کی نام دیداری گیرد *

میفرمودند کم آزاری و خیرسگالی سرمایه دولت افزونی و عموافزائی است * گوسپند با آنکه

در ساله یکت دو بچه بیش ندهد بس اندوه و سگ با بسیارزائی کم *

میفرمودند شگفت از آنکه برهنمائی برنشینند و برهنی برخیزند *

میفرمودند کار آنست که در مردم بوده از نابایست هرکناره زهد و زلف عزت گزینی تن آسانی است *

میفرمودند اگرچه دانش تنها را کمال شمرده اند لیکن تا بنکار خود نرسد طراز گزیدگی نگیرد

بل فروتر از نادانی شمرد *

- میفرمودند آدمی از کم بیدنی بیشتر سرد خود در زین خویش بیدند تا بدیگران چه رسد *
- میفرمودند آدمی از نابینائی کرد خویش نبیند و در بند سود خود باشد * اگر گریه بقصد کبوتر چنگل آید آرزو گردد و اگر موش را برگردد شادمانی کند - آن پرندۀ چه خدمت کرد و این بیچاره کدام راه ناهنجاری رفت *
- میفرمودند نخستین گام این راه دراز آنکه از و خشم را عنان گسیخته ندارد و گونیهایی بایست گرفته اساس کردار بران نهد *
- میفرمودند چون فروغ خرد تابش دهد پیدائی گیرد آنچه آدمی از آن خود میداند - تاریقی بیش نیست *
- میفرمودند در بنگاه با گریه و گنجشک و دیگر جانوران انبار بست و هر کدام از تباها سگایی خانه خویش انگارد *
- میفرمودند بیشتر از ناپسند آمیزندگان پرهیزند و ناخوشنودنی ایزدی پر امن دل نگرند *
- میفرمودند ما را همه کس آشتی فرابیش باید گرفت * اگر راه رضامندی ایزدی می سپرد خود آویزه بایزان ناستوده باشد - ورنه بیمار نادانی اند سزاوار مهربانی *
- میفرمودند بیشتر سردی که در کار خویش سرآمد شود فیض ایزدی با اوست - مزگدشت او الهی پرستش *
- میفرمودند خواب و خور برای آنست که نیروی جستجوی ایزدی رضا فراهم آید - بیچاره آدمی از بیداشی مقصود بدارد *
- میفرمودند اگرچه غنودن نمودندی آرد لیکن زندگانی مهین بخشش الهی است - همان بهتر که به بیداری بگذرد *
- میفرمودند در زمین ستم نه بیند و سختی روزگار را باد افراه اندیشد *
- میفرمودند خوردن نم روزی نخورد - از بنده و نوکر بند بگیرد *
- میفرمودند سعادت مند آنکه گوش شنوا و چشم بینا داشته باشد همچنانکه از پایه^(۲) برزد حق داران کور راه بد قیانه نپذیرد ؟ *
- میفرمودند خوردن سالن نورمان چون زار هستی اند - باینان گراگیدن بدان آفرین لوی آوردن است *

(۱) [ك] نند || (۲) [ش] از ما برود حق و از آن کور داده به قیانه نپذیرد • [ف ا ض] از پایه برود حق داران کور راه بد قیانه نپذیرد • [د] از ما سرمد حق هوش و از آن کور داده به قیانه نپذیرد • در [ه] خوانده نمی شود • و در [ک] نیست ||

میفرمودند نقدی که در آن ایزدی نام نگارش یافته آنرا بذصدق دادن بس نکرهیده بود •
 میفرمودند در نیایشگریها آن میخواند که آرسون مندی که درو شرمندگی دیگرے باشد
 بر کناره زید •

میفرمودند آنکه ایزدی پڑھی را در خلاف خواهش نفس دانسته اند همانا بیشترے بدین
 روش کتایش یافته ورنه بسا کس را کامروائی فردبائی کند •

میفرمودند جهان صورت نمونہ عالم معنی است چنانچه در آن هرچه بسپارند باز خواهند
 درین نیز باندازد خرد کردار جویند •

میفرمودند در پذیردیری نظر بر سال و ثروت نیفتند • خورد و نهیدست را از دیگران در
 حق نیوشی باز نداند •

۱۰ میفرمودند پیغمبر آسمی بودند - باید که گرویدگان یکی از فرزندان خود را بدافسان قرار دهند •
 میفرمودند چون اساس شاعر بر نارس است گناریست در پیشگاه خاطر پذیرفتگی نیابد •
 میفرمودند بازیگر بدست و پا اصول آورد و شاعر بزبان •

میفرمودند هرکه شعر دیگرے گزین تضمین میکند یا بجا میخواند پایه او و خویشتم و انماید •
 میفرمودند یکی از خداجویان به بسیار خوار می در مانده بود • بکار آگهی رسید • بزرگ آوندے
 ۱۵ از کدو بدو داد که او را هر روز برآموده بخورش برد و لخته از کنار سائیده تشقه بر کشد • و دعائے
 بغلطاندازی او در آموخت • بکمتو فرصتے رجوزی او چاره پذیرفت •

میفرمودند کاشخ از خوانندگان رسمی علوم چندین اختلاف بگوش نرسیدے و از فراوان
 دگرگونگی تفاسیر و احادیث بشگفت زار نیفتادے •

میفرمودند دلایز سخنان حکمت چندان دلرباست که از همه باز میدارد و بزور از شنود آن
 ۲۰ خودرا بر کناره میدارم مبادا ناکزیر وقت از دست رود •

میفرمودند اختلاف از سه درنگرد • نارسائی دریاوت - آمیزد دشمنان درست نما -
 دروغ سازی در سنای آزند •

میفرمودند کاش در خواندن و نامه ساختن جز فرهیدد و آلا دانش را دستوری نبودے تا
 فرمایگان بکامروائی خویش داستانها برنساخته و سادہ لوحان کوتاه بین هر ترغند را بنگارش نبردے •
 میفرمودند شناسائی ساختگی اگرچه بس دشوار لیکن چون گوینده گفتار را بر سنجدن پیدائی گیرد •
 میفرمودند اگرچه بر چندین قلمرو چیره دست آمدیم و سامان جهانگیری آمادہ شد چون

حقیقی بزرگی رضامندی ایزدبست از دگرگونگی کیش و مذهب دل برنیاساید و از صوری شکوه در
ممال بکدام دلخوشی کشورکشایی فرابیش نهد^(۱) بو که صاحبدار فرا رسد و خاطر از کشایش باز رهد •
میفرمودند در آن سال که بیست و سه آمد لخته بدرونی اماره پرداخت و از نهیدستی زاد
و پسین راه شگرف درسه دامن دل درگرفت •

میفرمودند دروشی آنوی آب زادی بجزیره درآمد و راه آمد شد بر بخت • چون پژوهش
رفت پانچ داد نیایشگری خاص فرابیش گرفته ام - تا عبد الله خان مرزبان توران فرو نشود برنیام
و کس را بخود راه ندهم • چنان گفته شد اگر دعا پذیراست در بهبود ما بریند و ازین بهن^(۱) دست
خواهش باز کش •

میفرمودند اگر در یکی نیروی جهانبنایی دربابیم در زمان این گران بازارا بردوش او نهاده
کفاره گزینیم •

میفرمودند اگر بیداده از من رود بیازش خویش برخیزم تا بفرزندان و خویشان
و دیگران چه رسد •

میفرمودند دادار کام بخش بما گزین در بما در سپرد - هیچ دل بسامان آن نگرایید • همانا
از چهرگی ایزدی ترس دیگریم درنگند •

میفرمودند هرکه از ما دستوری ترک دنیا خواهد بکشاده پیشانی خواهش پذیرفتگی یابد • ۱۵
اگر دل از جهان نادان فریب برگرفته باشد او را ازان باز داشتن پس نکوهیده - و اگر از خود فروشی
چنین وامیلماید پاداش خویش یابد •

میفرمودند هرگاه در بیماری تن که پیداست و پزشک آن فراوان چه خطاها نرفته و نمیرود
در رجوری نفس که ناپدید و چاره آن نایاب چهسان مداوا پذیرد •

میفرمودند ایزدی عنایت بود که ما را گزین دستور بدست نیفتان رزقه در یافتهای ۲۰
خاطر را از دانستند •

میفرمودند روزه که ایزد بیچون زندگی نخواستنه باشد ما نیز چاره نسکالیم •

میفرمودند همواره از دادار بیهمال در بوزه میبرد اگر اندیشه و کردار من پذیرائی نیابد
زندگی برگیر تا نفس نفس نارضامندی نیفراید •

میفرمودند کشایش کار بیاروی ایزد باز بسته است و پیوستن بفروهید، روشناس نشان ۲۵
آن • بما کس را از نایافت آن گوهر استعداد خاک اندرد •

(۱) [ش غی] بهن • [د] نهن • در [] خوانده نمی شود • در [ک] این جمله نیست //

میفرمودند شیخ از باره معنی دل بستوه آمده بود * ناکله میان خواب و بیداری شکر^(۲)
نمایش شد و خاطر لخته با آرامش گرائید *

میفرمودند هر که بادل اخلاص گزین یا درونی صافی آئین ما گزیند هر آینه از صورت
و معنی کام دل برگیرد *

میفرمودند سرمایه زبانکاری خوبستن بینی و زاهدنجا خواهی است *

میفرمودند سعادت طایفه که ببارگاه فرماندهان والا شکوه راه سخن دارند و جز نیکویی و خیر آند بشی
برنگذارند خوبستن بینی و غرض آرائی نبود خاصه هنگام خشمناکی اگر دلاریز گفتار نتوانند
بخامشی برسر آیند *

میفرمودند خورشید والا را بفرمان روایان هدایت است خاص و ازین رو ذیابشگری بدو نمایند
۱۰ و الهی پرستش برشمرند و کوتاه بین بدگمانی در افتند *

میفرمودند عامه بخپال نفعی چگونه خواسته داران سینه درون را بزرگ دارند * و از نابینایی
در احترام این چشمه نور کوئی رون و بر نیابشگر زبان بدخاره برکشایند * اگر خرد را آفت نرسید سوره
و الشمس را چرا از یاد رفت *

میفرمودند آنکه پیشتره سری سر سفید می شود از آنست که پیش از ریش و بروت است *

میفرمودند در فواختن ناقوس و باوا داشتن بوق هنگام پرستش از هندیان گزین پاسخی نشودیم *

همانا دست مایه خطر بندی و دلجمعی بر سازند *

میفرمودند هنگام ریزش ابر چون روشنی در باختر بدید آید هوا صاف گردد * همانا فروغ
سر چشمه تاریکی از روشنائی هر سو برگوید *

میفرمودند آنکه در احمدی کیش میراث بدختر کم دهند با آنکه از کم نیروئی با مزونی
۲۰ سزاوار است از آنست که او بخانه شورود و مال به بیگانه رسد *

میفرمودند گوشت استخوان پیوست از آن لذت افزاید که خلاصه غذا بدو رسد *

میفرمودند ساله که میوه بسیار دهد آنچه شاداب و شیرین نبود * همانا دستمایه شادابی
و شیرینی فراوان بخش می شود *

میفرمودند گذارده باستان که در فلان نیایش جا آسمانی آتش بود باور نکنند و کزاف برشمرند
۲۵ و ندانند هرگله آئینه یا سنگ سورج کرانمت در برابر آفتاب دارند آتش درگیرد *

میفرمودند گروه گروه جانداران را در مشرت نورمانگی هنگامی است معین * آدمی زاد

(۲) [۱] سخت * در [۵] نیست ۱۱

(۱) [۵] خیال ۱۱

از آرزوی همواره شیفته آن • همانا درین افزایش ایزدی به‌دیده استواری پدید دوستی است
و اساس دولت‌سرای تعلق برو •

میفرمودند خوردن مرده ناراست • از مزاج برگشتگی باشد •

میفرمودند خوردن آدمی کشته پاداش خواری اوست •

میفرمودند هر ایزدی کشته که سبب پیدا نبود حرمت از برای بزرگداشتن اوست •

میفرمودند خون مایه جان دارد • پرهیز از خوردن گرمی داشتن اوست •

میفرمودند از خوردن نگوهریده صورت پدید آمدن شگفت نباشد - بل اگر آدمی جانور

دیگر بزیاد دور نبود - همانا مصوره از مخیله برداشته کار فرماید و چنانچه در خیال جای گیرد زاننده

بدان صورت برآید •

میفرمودند اگر مرد زن را دوست تر دارد او بخوبیتر برستی افتد - دختر بزیاد • و اگر

درستی زن بزیاد شو بخيال او بیشتر گردد - پسر پدید آید •

میفرمودند آنکه در اندر زمانها گذارش یافته که دشمن را خورد نباید شهرد آن خواهد

دون دوستی و دشمنی از نیرنگی ایزدی تقدیر است پس دشمن از میان ندیده دادار بین آید •

میفرمودند بسا شاگرد از استاد برگذارد و او را بدو جز نیایش و نیازمندی نرسد •

میفرمودند در پرستش چلی هر کیش خارق عادتے چند چهره برافروزد • همانا وابستگی

دنيا چنین کارگر است و گرنه حق با بکے پیش نباشد •

میفرمودند بخشش امانت گذار نیست و از وام دیرین سبکباری •

میفرمودند همانا زنا بستر از انست که در باستان ریمانی برگردن آویخته به نیایش

می پرداختند و پس آمدگان از دین شمرند •

میفرمودند در عهد کسی بدعوی پیغمبری برخاست • از انست که دعوی خدائی پیش

می رود •

میفرمودند آنکه گویند فلانی نیک ذات است یا بدگوهر آن منخواهند که یک از دو دمان

ارده بزرگی صوری و معنوی رسیده باشد یا بشهرت و پیشه زبانزد روزگار • چنان بخاطر پرتو می اندازد

که نیک سرشت آباد کردار تواند بود •

میفرمودند برخی گویند دوستی ستاننده افزون تر از بخشند است لیکن بخاطر میرسد

از دهنده ذاتی است - تا شایسته نداند ندهد و از گهرنده ببخشش پدید آید •

میفرمودند در هندی نامهای چنان برگذارده اند در آموختن هنر و اندوختن مال چنان
 * کوشش فرابیش گیرد گویا دست فرسود پدري و فروشدن نخواهد شد * و چون تن آسانان از بیم این در
 سرمایه ناامیدی دست از تگاپو بازگشند بخاطر همایون میرسد که در فراهم آوردن این دو ناگزیر نشأ
 تعلق فردا روز واپسین دانسته کارکرد امروز بدان نیفتادند *

۵ میفرمودند هندی حکیم گوید در گردآوری نیکوکاری همواره مرگ در پیش چشم دارد و تکیه
 بر برنائی و زندگی نکرده نفس نیساید * و بر پیشگاه دل چنان میتابد که در جویائی نیکوی درگذشتن
 بخاطر نیارن تا به بیم و امید نیکوی را برای شایستگی که دارن بکار بندد *

میفرمودند عجب است که در زمان پیغمبر ما تفسیر قرار نگرفت تا دگرگونی راه نیافتد *
 میفرمودند در حُبّ الهیّه من الایمان اگر اضافه مصدر بسوی فاعل نباشد چنانچه میرسد
 ۱۰ شریف بدان رهائی جست برهیزیدن و دامن درچیدن از سزاوار مردمی نبود - پس خموشیدن
 مولانا سعد الدین از ان پاسخ گنجائی نداشت *

میفرمودند آنکه باستانیان گویند سخت ترین بلاها بر پیغمبرانست سپس بر اولیا و پایه پایه
 بنیکوان فرارسد مرا بارز نیفتد * شایستگان آن درگاه چگونه بدین شکنجه در شوند * جمع رسمی دانشان
 بعرض همایون رسانیدند آزمون الهی است * گیتی خدایند در شگفت ماند که آزمایش از دانای پوشیده
 ۱۵ و آشکارا چگونه سزاوار *

میفرمودند هرگروه آشنای روش خود را نیک شمارد و در حقیقت نیکو آن بود * اگر از
 وابستگان است بر راستی و درستی و گردآوری ناگزیر وقت بسر ببرد - اگر از وابستگان باو برود خویش
 و آشتی دیگران زندگی نماید و نفرین از آفرین باز نشناسد *

میفرمودند برخی برانند هر چند میان پزوهنده و رسفنده میانچی بیشتر ایزدی فیض فراوان تر *
 ۲۰ همانا چنین نبود بل رسیدگی وابسته بکشش معنوی و نیک کرداری است *
 میفرمودند شگفت آنکه امامی از خاک کریلا سبزه برساند که پذیرند که با خون امام
 آمیخته است *

میفرمودند هر که پوشش خود را بفرومایگان و بازبکران و مسخرکان دهد گویا بدینسان بر آمدن
 خود را کچول ساختن است *
 میفرمودند انتخاب آنرا سزد که آگهی پایه او از مصنف افزون تر باشد - ورنه سخن گزیننی نیست
 مرتبه خود را وانمودن است *

(۱) [ش د] نکشد * در دیگر نسخها کشد || (۲) [د ه] نباشد * [ک ش ف اض] باشد ||

- میفرمودند همانا داستانی فریب‌کاری سکندر با فرزند همدی نروغِ راحتی ندارد • بزرگ‌کردن
ایزدی این راه نچپود خاصه زمانه که فرو شدن نزدیک پندارد •
- میفرمودند باید که پس از هر غزلِ خواجه حافظ رباعی عمرِ خیام برنویسند و روزه خواندن
آن حکم شراب بے گرفت دارد •
- میفرمودند مردم نام بزرگان بر فرزندان نهند - اگرچه سگالشِ تفاول میبرد لیکن از ادب
دور • شگفت آنکه نقیها که بتناسخ نگروند بیشتر کوشش کنند و اهلِ هند که بر گردن بهره‌برند •
- میفرمودند از مردم بس شگفت آید که خوردسالان را که از بارِ فرایض سبک‌دوش اند سفت
خنده ناگزیر شمرد •
- میفرمودند اگر سرمایه حرمتِ خوک بیعتی باشد بایستی شیر و مانع آن حلال بود •
- میفرمودند تکفین رسم است باستانی • روزه رهگرای نیستی چگونه بار کشد - همان طور که
آمده بود باز گردد •
- روزه قلیچ خان دفترے در پیشگاه حضور آورد و عرضداشت نام این خلاصه الملک
نهادم - امید که پذیرائی یابد • فرمودند که این نام سزوار صوبه و سرکار است یا قصبه - همان بهتر
که حقیقه الملک برگزیند • قلیچ خان کاردانی خویش گذارش می نمود • برخی دیگرگون می‌گفتند •
- درین میان از ریاضی سخن رفت • او از آن خموشیده بدین آویخت • بر زبان گوهریار رفت
• بیت •
تو کار زمین را نکو ساختی • که با آسمان نیز پرداختی
- روزه هم آگهی آراسته بود • یکی از سرایندگان همایون محفل این بیت برخواند • بیت •
مسیحایار و خضرش رهنما و همعنان یوسف • فغانی آفتاب من بدین اعزاز می آید •
- بر زبان گوهریار رفت اگر بجای آفتاب من شمسوار من برخوانید سزوار باشد • کار آگهان لبریز
آفرین گشتند •
- روزه رباعی ملا طالب مفاهاتی که در مرثیه حکیم ابو الفتح و تهنیت آمدن حکیم همام
گفته بود بعرض همایون رسید •
- رباعی •
مهر دو برادرم که دمساز آمد • لو شد بحفر وین ز سفر باز آمد
او رفت و بدنباله او عمر برفت • وین آمد و عمر ز فقه ام باز آمد
- فرمودند لفظ دنباله گرانی میکند - اگر چنین بخواند بهتر باشد
- • •
او رفت و ز رفتنش مرا عمر برفت •
مخنی شناسان را وقت خوش شد •

میفرمودند خواهش از هرکس نکوهیده خاصه از والانظر تان عالی همت چه این گروه جز بناگزیب

دست نیالایند - پس ازینها خواستن آبروی خویش و ایقان ریختن است •

میفرمودند دگرگونی استعداد دستمایه پایدگی مردمزاد است •

میفرمودند کلمه حق آنست که هرکجا بگوش رسد بدل درآید - در پذیرائی گزیر نمازد •

میفرمودند سخت رنجوری خوردان لخته از تناسخ آگهی دهد •

میفرمودند آنکه سماری کتب برگزید که برخه عصیان گرای باستان بصورت بوزنه و خوک

بر آمدند باور^(۱) افتد •

میفرمودند اگر چنین اندیشه رود پیکره چند بر ساخته نفوس را بدان پیوند دهد و ازان

برنگردد بس نکوهیده بود ورنه نیرنگ ساز نقدیر اگر در جهان و رستنی و جاندار پایه پیوند دهد

۱- و بوالایگی رساند چه شکفت •

میفرمودند برخه باستان برگزید باافراه هر یک بچند پیکر برآید و کیفی هر زمان بدانسان تن

آماده گردد - تائید این کنند •

میفرمودند چراغ افروختن بیاد آفتاب در ساختن است • هرکرا آفتاب فرو شده باشد اگر

بدو نسازد چه کند •

میفرمودند سیاه رویی دور از دوری نور و ناخلفی اوست •

میفرمودند چون زمان رفتن نزدیک شود لخته نور رنگی رو دهد - به پیوستن زمان نیز

غشی آورد • همانا اشارت میرود جان دادن و باز شدن بایزیدی نیرو باز گردد •

میفرمودند گوش دیدبان آواز است - هرگاه گزیده گر باشد از آهنگ افتد •

میفرمودند اگرچه ازین رهگذر که دزدی در آغاز آگهی و در کهن سالی صورت گیرد بدتر

۲- از زنا است لیکن ازین رو که خداوند این نکوهیده کار خود را و دیگره را دامن آورد عصیان می سازد

سخت تر باشد •

میفرمودند معده خود را دخمه گاه جانوران ساختن سزاوار نبود •

میفرمودند جان شکری بے گناه خیرسگالی اوست و او را بایزیدی رحمت پیوستن است •

میفرمودند جان شکری آنرا سزد که جان دهد و هرکه بفرمان^(۲) خرد بدین کار پردازد - آن قیز

۲۵ بیزدان باز گردد •

(۱) [ه ل ا ه] بادره نقطه • [د] نادر • [ش] باور • در [ک] نیست • (۲) [ت] هرکه بفرمان

خرد بدین کار پردازد بهر نیز آن باز گردد •

میفرمودند آنکه با وجود دختر بعمزاده میراث رسد اگر فرو شده را از پدر رسیده باشد گنجایش دارد ورنه چگونه سزاوار بود *

میفرمودند شهر آنست که گوناگون پیشه‌ور در آنجا باشد یا آن پایه انبوهی که آوایی معتدل بسبب از آبدی درنگذرد *

میفرمودند دریا آنکه همه ساله رود *

میفرمودند ملکه بدریا یا بکوه یا به بیابان یا بزبان از هم جدا گردد *

میفرمودند بندوق در سردسیر چون کابل و کشمیر لخته سطر باید ساخت تا خشکی و سردی نیارد شکافت *

میفرمودند اعتدال باد بفسبت آسیا و کشتی دگرگون است لیکن زبانزد روزگار آنکه چو باغ برسد سینه *

میفرمودند تعبیر از عالم نفاول است - ازین رو قرار آنست که خراب جز بدانای نیک‌سگال برنگذارند تا نفال نیکو برزند *

میفرمودند بلاغت آن باشد که سخن با اندازه آید و بشود رود و بهیاز معنی را باندک عبارت چنان برگذارند که در فراگرفتن رنج فرود - و فصاحت آنکه در گذارش زبان کج می‌نشود *

میفرمودند یک گفتار از مرزبان مصر و حمین منصور پدید آمد - خودبینی و خدانگوبی از هم جدا ساخت *

میفرمودند کرامت استقامت احوال است *

میفرمودند از دانشور دراز عمری کورگس و کوتاه‌زندگی باز پژوهش نمودند * پاسم داد نخستین جانور نیازارد و پسین بشکرد *

میفرمودند هرگاه بار را که خورش جز جانور نباشد کم‌زندگی باد همراه باشد آدمی زاد را که بآسادگی فراوان خوردنی از گوشت نشکیند حال چگونه بود *

میفرمودند همانا در حلال بودن جاندار کم‌آزار و حرام شدن آزارنده جانور اندیشه سوامت رفته باشد *

میفرمودند زبان آموزی از هوشیانی برخیزد ورنه بهمان کسب‌سنگی بازماند *

میفرمودند چون آزمون رفت بزبان بی‌زبانی گذارش نمودند که درین راه خموشی مانند (۳) تا بیگانگان را چگونه کشاده آمد ؟ *

(۱) [ک] احوال خود || (۲) این جمله در [د ک] نیست || (۳) [ش] باید یا ||